



از انتخابات تا انقلاب

مازیار رازی

فهرست

۳	مقدمه
۴	چرا باید انتخابات را تحریم فعال کرد؟
۱۰	پس از انتخابات، اکنون چه؟
۱۶	مقاومت علیه «تقلب بزرگ» متکی بر نیروی خود
۲۰	نامه ی سرگشاده به میر حسین موسوی
۲۶	سخنی کوتاه با کارگران ایران در حاشیه ی وقایع اخیر
۳۱	خطاب به کارگران ونزولا در مورد حمایت هوگو چاوز
۳۸	سکوت بس است! پیش به سوی تدارک انقلاب کارگری
۵۰	چشم انداز انقلاب آتی ایران: «سبز» یا سرخ؟
۶۲	چرا اصلاح طلبان از سرنگونی هراسانند؟
۶۹	آیا سرنگونی مترادف با قتل عام و خونریزی است؟
۷۲	آیا سرنگونی رژیم ضروری است؟
۷۵	آیا امروز طبقه ی کارگر آماده سرنگونی رژیم است؟

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.eu>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

مقدمه

به بهانه مراسم روز قدس، جمعه ۲۷ شهریور ۱۳۸۸، صدها هزار نفر از مردم ایران در شهرهای ایران دست به تظاهرات ضد دولتی زدند. در این تظاهرات، در میان شعارهای مردم، شعار «دیکتاتور، دیکتاتور، این آخرین پیام است، ملت سبز ایران آماده قیام است» و «مرگ بر دیکتاتور» طنین انداخته بود. به منظور گشودن بحثی در میان جوانان ایران در مورد مسأله «سرنگونی رژیم»، که امروز در دستور کار جنبش ضد دولتی قرار گرفته، مقالات و مصاحبات رفیق مازیار رازی در ماه های پیش را در جزوه ای تحت عنوان «از انتخابات تا انقلاب»، انتشار می دهیم.

نشر کارگری سوسیالیستی

۲۹ شهریور ۱۳۸۸

چرا باید انتخابات را تحریم فعال کرد؟

مصاحبه با نشریه میلیتانت

رفیق مازیار با درود. عده ای از خوانندگان، سؤالاتی در مورد موضع تحریم انتخابات کرده اند. برای نمونه، برخی بر این اعتقاد هستند که بین احمدی نژاد و موسوی، باید به موسوی رأی داده شود، زیرا قول و قرارهایی مبنی بر فراهم آوردن دموکراسی داده است. نظر شما در این مورد چیست؟

با درود به شما و خوانندگان عزیز. بله این سخن درستی است. میر حسین موسوی قول و قرارهای بسیاری داده است، مبنی بر جمع کردن گشت های ارشاد و آزادی کانال های تلویزیونی، کاستن فشارها بر مردم و غیره. این قرارها را میر حسین موسوی گذاشته است. اما سؤال از دوستانی که بر اساس این وعده و وعید ها می خواهند به موسوی رأی دهند این است که مگر همه این سخنان (و یا بیشتر و رادیکال تر از این ها) را خاتمی بر زبان نیاورده بود؟ مگر در دوره اول و دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی عده ای از همین دوستان تحت همین استدلال ها به خاتمی رأی ندادند؟ بهتر است از این دوستان سؤال شود چند درصد از آن وعده ها را خاتمی به مرحله اجرا گذاشت؟ این که قرارها را با برنامه اجرا نکرد و یا نگذاشتند که اعمال کند،

تفاوتی نمی‌کند. نتیجه این بود که نشان داده شد رئیس جمهوری در نظام کنونی از هیچ قدرت اجرایی تعیین‌کننده‌ای برخوردار نیست.

این نظامی است که بر اساس یک دیکتاتوری نظامی متکی بر ساختار مذهبی ولایت فقیه بنا نهاده شده و در صدر تمام تصمیم‌گیری‌ها یک فرد به عنوان «رهبر انقلاب» قرار گرفته است که کلیه تصمیمات اساسی را اتخاذ می‌کند. اصولاً هر وعده و وعیدی از طرف هر شخصی (حتی یک فرد منصف، عاقل و صادق) بی‌معنی و بی‌محتوا است. هیچ ضمانتی برای اجرای این قول و قرارها وجود نداشته، زیرا اصولاً در جامعه ما رئیس جمهور کاره‌ای نیست. همان‌طور که در دو دوره ریاست جمهوری خاتمی نشان داده شد که او کاره‌ای نبوده است.

پس آیا به نظر شما این رقابت‌های انتخاباتی همه نمایش است؟

این انتخابات همانند انتخابات پیشین، یک انتخابات غیر دموکراتیک و حذف‌گرایانه‌ای بیش نیست. نقش مرکزی ولی فقیه و شورای نگهبان در جامعه ما اصولاً اجازه یک انتخابات آزاد مترادف با حتی قوانین بورژوایی در یک جامعه واپس‌گرا را نیز نمی‌دهد. از حدود ۵۰۰ کاندیدای انتخابات، ۴ تن انتصاب شدند و از این ۴ تن یک نفر مورد تأیید «رهبر انقلاب» قرار گرفته و تمام ابزار دولتی، نیروهای انتظامی و سرکوب‌گرایانه برای به قدرت رسیدن آن فرد (یعنی احمدی‌نژاد) به کار برده خواهد شد. همین امروز اعلام شد که صندوق سیار را به چند ده برابر افزایش خواهند داد. این عمل به این مفهوم است که در درون این صندوق‌ها آرای طرفداران احمدی‌نژاد را خواهند ریخت، زیرا هیچ کنترل و نظارتی بر این صندوق‌های سیار حاکم نیست.

در انتخاباتی که حتی ۴ نفر منتصب از سوی شورای نگهبان از حقوق دموکراتیک برخوردار نیستند، چگونه می توان شرکت کرد؟ شرکت در چنین انتخاباتی به مفهوم تأیید این روش های غیر دموکراتیک است.

رفیق رازی؛ اما برخی از نامزدهای انتخاباتی، به دولت احمدی نژاد نقد کرده و خواهان اصلاحات در نظام کنونی شده اند، آیا فکر نمی کنید که چنان چه به یکی از آن ها رأی داده شود و انتخابی بین بد و بدتر باشد، می شود از این وضعیت کنونی گامی به پیش نهاد؟

به نظر من خیر! رأی به هر یک از این ۴ تن و حتی انتخاب یکی از "بهترین" آن ها گامی به پیش نیست. اول این که تجربه نشان داد که در دوره اصلاح طلبان که اکثریت آرای مجلس نیز متعلق به آن ها بود (دو دوره ریاست جمهوری خاتمی) بیشترین سرکوب های جنبش های اجتماعی صورت گرفت. قتل های زنجیره ای در زمان خاتمی رخ داد. کارگران شادانپور و سایر کارگران معترض در جلوی مجلس اصلاح طلبان به قتل رسیدند. چه تضمینی وجود دارد که همین آقای موسوی به این سیاست های سرکوب گرایانه احمدی نژاد ادامه ندهد؟ بله موسوی و یا کروبی سخنانی بسیار در مورد آزادی های اجتماعی به میان آورده اند. پرسیدنی که چرا هیچ یک به دستگیری ۱۵۰ تن از فعالان کارگری در تجمّع مسالمت آمیز اول ماه مه اعتراضی نکرده و یا خواهان آزادی فوری آن ها نشده اند؟ چرا هیچ یک در برنامه های انتخاباتی خود اصولاً سخنی در مورد حق مسلم کارگران شریف ایران برای احقاق حقوق دموکراتیک شان و در محور آن ایجاد تشکل مستقل کارگری، به میان نیاورده اند؟

نباید تردیدی داشت که این ۴ تن تفاوتی در ماهیت برخورد با جنبش کارگری ندارند؛ ما نیز به عنوان مدافعان عملی و نظری جنبش کارگری باید همراه کارگران باشیم و مطالبات آنان را ارج نهیم. به نظر من اطلاعیه کارگران شرکت واحد مبنی بر تحریم این انتخابات یک موضع صحیحی است (با وجود اختلافات اساسی که ما با سیاست های عمومی سندیکالیستی رهبری شرکت واحد داریم). سایر دوستانی که خود را همراه کارگران ایران می دانند باید چنین سیاستی را دنبال کنند.

در مورد نقدهای موسوی به سیاست اقتصادی احمدی نژاد نظرتان چیست؟

نظام کنونی یک نظام سرمایه داری است و حافظ منافع سرمایه داران است. جامعه ایران به سبب دخالت های امپریالیستی، یک جامعه از لحاظ اقتصادی واپسگرا نگه داشته شده است. این نظام برای حفظ موقعیت خود به عنوان یک نظام سرمایه داری تنها با توسل به زور و ارباب و کشتار و سرکوب به ویژه کارگران، می تواند در قدرت باقی ماند. در اصل تفاوتی نمی کند که رئیس جمهور احمدی نژاد باشد و یا فرد "خیر خواه" دیگری. هر کس در صدر این دولت علیل سرمایه داری قرار گیرد (حتی اگر کاملاً به قدرت دسترسی داشته باشد) مجبور به برقراری روابط حسنه با امپریالیزم و همراه با آن سرکوب جنبش کارگری است (برای جزئیات نقش امپریالیزم رجوع شود به مقاله «نگاهی گذرا به ساختار اقتصاد جهانی» در نشریه میلتانت شماره ۲۳). تنها گسست کامل از نظام سرمایه داری و امپریالیزم است که مسائل پایه ای اقتصادی حل می گردد. تنها یک اقتصاد با برنامه متکی بر دموکراسی کارگری و با مشارکت اکثریت کارگران است که مشکلات اقتصادی را در نهایت حل

خواهد کرد. هیچ دولت سرمایه داری و هیچ جناحی در میان آن قادر به پاسخگویی به خواست های زحمتکشان ایران نخواهد بود.

در مورد سیاست خارجی این جناح ها چه؟ آیا اختلافی وجود دارد؟

به نظر من خیر! در این مورد نیز به اعتقاد من سیاست احمدی نژاد با چرخشی جزئی می تواند در حدّ سیاست های موسوی باشد. این سیاست نیز رأی به موسوی را توجیه نمی کند. (برای جزئیات پیوند دولت ایران با امپریالیزم رجوع شود به مقاله «در باره نزدیکی دول ایران و آمریکا» در میلیتانت شماره ۲۲)

رفیق رازی، شما می گوید از آن جایی که تفاوتی بین این دو وجود ندارد، باید انتخابات را باید تحریم کرد و فعلاً کاری نکرد؟

پیشنهاد من این است که در وضعیت کنونی تناسب به نفع جنبش کارگری برای مداخله وسیع انتخاباتی، نمی باشد. کارگران ایران مورد تهاجم همه جانبه قرار گرفته اند. با وجود مبارزات پیگیر و بی وقفه شان و مقاومت گسترده شان در مقابل اجحافات دولت سرمایه داری، کماکان در مقام سازماندهی انتخاباتی نمی باشند. بنابراین تحریم این انتخابات غیر دموکراتیک و فرمایشی باید همراه با دخالتگری ای که در توان کارگران و قشرهای وسیع تحت ستم (دانشجویان، زنان و ملیت های تحت ستم) باشد، صورت گیرد.

ما می توانیم مواضع خود را در مورد ماهیت دولت سرمایه داری و جناح های درون هیئت حاکم از طریق تحریم فعال انتخابات به اجرا بگذاریم. برای نمونه اگر توافقی صورت بگیرد که یکی از فعالان کارگری در بند (مثلاً

منصور اسالو) را به عنوان کاندید ریاست جمهوری اعلام کرده و از کارگران طلب کنیم برای آزادی او از زندان تبلیغ کرده و در ضمن نقد خود را به سیاست های دولت سرمایه داری و بیهوده بودن رأی به ۴ تن از نامزدهای هیئت حاکم اعلام کنند. بدین ترتیب ضمن تحریم انتخابات فرمایشی ما می توانیم مسائل جنبش کارگری را، از جمله آزادی تمام زندانیان سیاسی، میان افشار زحمتکش تبلیغ کنیم.

این روش از دخالتگری متکی بر تناسب قوای طبقاتی امروز عملی است، گرچه یک امر آسانی نخواهد بود و شاید هزینه هایی نیز در این راه باید پرداخت. اما این عمل، صف مستقل کارگری را در مقابل مضحکه انتخابات ریاست جمهوری ایجاد کرده و فرصتی برای دفاع از زندانیان سیاسی در سطح جامعه به ما می دهد.

با تشکر از شما

۱۰ خرداد ۱۳۸۸

پس از انتخابات، اکنون چه؟

مصاحبه با نشریه میلیتانت

رفیق مازیار، شما در مصاحبه پیش از انتخابات اعلام کردید که باید این انتخابات را تحریم فعال کرد. و این که نباید به هیچ یک از نامزدها رأی داد، زیرا انتخابات ریاست جمهوری یک مضحکه بیش نیست و رئیس جمهورها (چه اصول گرا و چه اصلاح طلب) "هیچ کاره" هستند. نظر شما در مورد اعلام شمارش آرای تا کنونی از طرف ستاد انتخاباتی چیست؟

با درود به همه خوانندگان گرامی. صبح زود روز ۲۳ خرداد (چند ساعت پس از پایان انتخابات) کامران دانشجو، رئیس ستاد انتخابات ایران اعلام کرد که از ۲۹ میلیون آرای شمارش شده احمدی نژاد ۱۹ میلیون را به خود اختصاص داده و به احتمال یقین با ۶۵ درصد آرای در دور اول به ریاست جمهوری انتخاب می شود! میرحسین موسوی نیز با ۹ میلیون رأی یا ۳۲ درصد آرا نفر دوم شده است.

بدیهی است که این انتخابات چیزی بیش از یک مضحکه نیست. بدیهی است تقلب گسترده صورت گرفته است. تمام تدارکات از پیش دیده شده، و با اعلام «رزمایش اقتدار» (پلیس سرکوبگر) برای خفه کردن هر گونه اعتراضی پس از این «تقلب بزرگ» از پیش برنامه ریزی شده است. هیچ کس حتی طرفداران احمدی نژاد هم نمی توانند نتایج انتخاباتی را جدی بگیرند. اما مسایل، این ها نیست. نتیجه این انتخابات پس از سخنرانی خامنه ای در

حمایت مستقیم او از احمدی نژاد قابل پیش بینی بود. «شورای نگهبان» و «رهبر انقلاب» تصمیم خود را از پیش گرفته و تدارکات آن را از پیش دیده بودند. با استفاده از امکانات نیروهای نظامی (پاسداران و بسیجی ها) و رسانه های عمومی و غیره، به سرعت تصمیم را به مورد اجرا گذاشتند. این اقدام دولت سرمایه داری، حداقل مارکسیست های انقلابی را متعجب نکرد. گرایش ما از پیش به جوانان و کارگران و زحمتکشان هشدار داده بود که این انتخابات یک مضحکه بیش نیست.

مسئله بر سر این است که اکنون که این «تقلب بزرگ» صورت گرفته است جناح اصلاح طلب هیئت حاکم که ظاهراً در انتخابات پیروز شده بود (بنا بر گفته محسن مخملباف نماینده ستاد انتخاباتی موسوی در خارج)، چه می خواهند انجام دهند؟ سعید شریعتی عضو ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی گفته بود که آقای موسوی در اعتراض به روند انتخابات و شیوه اعلام نتایج شمارش آرا، نامه ای به آیت الله خامنه ای نوشته است!!! سعید رضوی فقیه، سخنگوی ستاد مهدی کروبی گفت که این ستاد نمی تواند به آمار اعلام شده اعتماد کند؛ او گفت: "مشغول گفت و گو و رایزنی هستیم و آقای کروبی فعلاً قصد سکوت دارد تا اصل مسئله روشن شود"!!!

آیا این ها رهبران اصلاح طلبانی هستند که می خواستند رئیس جمهور شوند؟ و آزادی سیاسی و مدنی در جامعه ایجاد کنند؟ همان طور که در مصاحبه پیش با میلیتانت اشاره شد، این ها فاقد قدرت و حتی جرأت سیاسی هستند. رأی به این عده از سوی برخی از جوانان اشتباه محض بوده است. این رهبران اصلاح طلبان به جای به صحنه فرا خواندن پایه های اجتماعی خود (که اکنون به چند میلیون می رسد) و در خواست مقاومت در مقابل این

«تقلب بزرگ»، مردم را به خویشتن داری و سکوت و خانه نشینی دعوت کرده و به «رهبر انقلاب» که خود مسئول و مسبب این تقلب است شکایت نامه می نویسند!!! (چقدر مسخره) و با این کار عملاً پشت مردم را خالی کردند! آیا رهبران اصلاح طلبان قابل اعتمادند؟ آیا در افت و خیز های آتی، موسوی ها خواهند توانست در مقابل ولایت فقیه تاب مقاومت بیاورند و از منافع توده ها حمایت کنند؟

رفیق مازیار آیا جوانان انتخاب دیگری داشتند؟ آن ها ما بین «بد» و «بدتر»، «بد» را انتخاب کردند.

بله در وضعیت کنونی جوانان ما انتخاب دیگری نداشتند. آن ها از این فرصت طلایی چند روزه برای فریاد کشیدن مطالبات به حقشان و شادی در مورد کاندیداهایی که تصور می کردند قادر به تحقق خواست های آنان هستند، استفاده کردند. این جوانان را نمی توان سرزنش کرد. اما عده ای از افراد باتجربه در میان اصلاح طلبان و حتی برخی از نیروهای چپگرا و به اصطلاح سوسیالیست با علم به این مسأله که رهبران اصلاح طلبان بی قدرت و بی هویت هستند، هم خود به موسوی رأی دادند و هم سایرین را به حمایت از او تشویق و ترغیب کردند. این عده دوره خاتمی را خوب به یاد داشته و به رغم آن به جای کمک رسانی به ایجاد یک صف مستقل ضد سرمایه داری، برای چندمین بار از رهبری یک بخش از دولت سرکوبگر سرمایه داری حمایت کردند.

حتی چنان چه موسوی انتخاب می شد، باز موضع حمایت از رهبری اصلاح طلبان اشتباه می بود (در دوره خاتمی این اشتباه دو بار تکرار شده

بود). زیرا این واقعه، یعنی تقابل بین رئیس جمهور و ولایت فقیه چند ماه پس از انتخابات رخ می داد و نشان داده می شد که موسوی نیز همانند خاتمی در مقابل رهبر انقلاب سکوت کرده و مقابل سیاست های کجروانه شورای نگهبان و رهبر انقلاب نمی توانست تاب بیاورد. رهبران و طرفداران اصلاح طلبان باید توجه داشته باشند که تنها راه توفیق آن ها در تحقق "اصلاحات"، همانا گسست کامل از ولایت فقیه است. تا زمانی که این تصمیم را نگرفته باشند همواره محکوم به شکستند. وقایع دیروز این نکته را برای چندمین بار به اثبات رساند.

جوانان ما نیز از این تجربه کوتاه باید درس های لازم را بگیرند. تنها سیاست های ضد سرمایه داری مارکسیست های انقلابی است که می تواند راه آتی را به آن ها نشان دهد. زیرا ۲۰۰ سال تجربه مبارزات طبقاتی در سطح جهانی در برنامه و سیاست های مارکسیست های انقلابی نهفته شده است. جهت گیری به سوی مارکسیزم انقلابی و گسست کامل از هرگونه اصلاح طلبی برای جوانان ما امری است حیاتی.

رفیق مازیار پس چرا سیاست مارکسیست های انقلابی در انتخابات اخیر اجرا نشد؟

باید توجه باشیم گرایش مارکسیست های انقلابی در وضعیت اختناق آمیز و سرکوب شدید به وسیله نیروهای سرمایه داری همواره باید خلاف جریان گام بردارند. در نتیجه برای دوره ای تا باز شدن و گشایش های واقعی اجتماعی، اقلیتی از جامعه هستند. بدیهی است که گرایش ما به تنهایی در وضعیت کنونی قادر نمی بود که به یک حرکت توده ای دامن بزند. اما نکته جالب توجه

این است که گرایش ما در کنار حداقل پیشروی کارگری که مقابل دولت سرمایه داری در چند سال پیش مقاومت و مبارزه کرده و هزینه نیز پرداخته (همانند زندانی شدن منصور اسالو از رهبران شرکت واحد) و بخشی از کارگران ایران خودرو و غیره قرار گرفتیم. کارگران پیشرو و مبارزان کارگری و دانشجویی که در رودرویی با دولت نقش مهمی داشته اند، وارد این مضحکه انتخابات نشدند. برخلاف جوانان بی تجربه و ناآگاه و افراد با تجربه و سردرگم که به موسوی رأی داده، کارگران پیشرو این انتخابات را عملاً تحریم کردند. زیرا چندین سال دولت و سیاست های آن را تجربه کرده اند. در اطلاعیه انتخاباتی شان کارگران شرکت واحد چنین اعلام کردند: "...امروزه برای کارگران و خانواده هایشان تشویق به شرکت در انتخابات یکی از بی معنا ترین بحث های موجود می باشد؛ چرا که کارگران در سه دهه گذشته، تمام رؤسای جمهور از دوره جنگ و دوره سازندگی و دوره اصلاحات و هم چنین رئیس جمهور مهرورز را تجربه کرده اند..." ([انتخابات و تشکلات کارگری](#))، سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه). یا بخشی از کارگران ایران خودرو عنوان مقاله انتخاباتی شان چنین بود: "ما تنها در انتخاباتی شرکت می کنیم که حافظ منافع ما کارگران باشد". تمام این ها نشان دهنده آگاهی برخی از کارگران از ماهیت هر دو جناح هیئت حاکم است. اما علت دیگری که منجر به عدم اجرای گسترده خط مشترک کارگری در این انتخابات شده، عدم اتحاد و کار مشترک درازمدت میان کارگران توسط نهادهای کارگری در دوره پیش بوده است (مقاله ای تحت عنوان «از اول ماه مه امسال چه می توان آموخت؟» در ارزیابی اول ماه مه نگاشته شده که در

نشریه میلیتانت شماره ۲۳ انتشار یافته است. در این مقاله به این موضوع بیشتر پرداخته شده است).

درس های این انتخابات برای کارگران و جوانان چیست؟

نخستین درس این است که به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید به هیچ یک از جناح های موجود دولت سرمایه داری اعتماد داشته و از یکی علیه دیگری حمایت کنیم. ما باید صفت مستقل خود را همواره علیه هر دو جناح ایجاد کنیم، حتی اگر در اقلیت باشیم و نیروی کافی نداشته باشیم. با این سیاست به تدریج به یک نیروی قوی و مورد اعتماد مبدل می شویم.

دومین درس این است که تمامی نیروهای مترقی ضد دولت سرمایه داری کنونی و آزادیخواه باید فرقه گرایی و دامن زدن به انشقاق ها و حذف گرایی علیه یکدیگر را کنار گذاشته و در کنار هم در یک اتحاد عمل گسترده علیه دولت سرمایه داری گرد آیند. افتراق و چند دستگی میان ما، یک دولت متزلزل و ضعیف را قدرتمند جلوه می دهد و نیروی میلیونی کارگری، زنان، جوانان و ملیت های تحت ستم را متفرق و ضعیف جلوه می دهد. سرکوب های اعمال شده از سوی دولت سرمایه داری، نتیجه قدرت آن دولت نیست، بلکه نتیجه مستقیم افتراق میان نیروهای مترقی در جامعه است. اتحاد عمل سراسری نشان خواهد داد که خواست های دموکراتیک ما می تواند متکی بر نیروی مستقل خودمان به چنگ آید و نه متکی بر رهبری موسوی. این رهبران اصلاح طلب بارها نشان داده اند که قادر به دفاع از خواست های دموکراتیک جامعه در مقابل ولایت فقیه نمی باشند. باید از آن ها گسست کرد و صفت مستقل را ایجاد کرد. جوانان باید توجه کنند که برای باز پس گرفتن حق آرای

انتخاباتی شان باید در صحنه بمانند و خود را سازمان دهند و در انتظار
موسوی نمانند. جوانان باید رهبران خود را انتخاب کنند.

۲۳ خرداد ۱۳۸۸

مقاومت علیه «تقلب بزرگ» متکی بر نیروی خود

مصاحبه با نشریه میلیتانت

رفیقای مازیار، امروز دوشنبه ۲۵ خرداد فراخوان تظاهراتی از سوی میر حسین موسوی داده شده است. آیا تصور نمی کنید که این یک اقدام مثبت از سوی او برای سازماندهی مقاومت مردم علیه «تقلب بزرگ» انتخابات ریاست جمهوری است؟

به نظر من خیر چنین نیست. همان طور که در مصاحبه دو روز پیش اشاره کردم، موسوی قادر به رهبری حتی طرفداران خود نیست، چه رسد به سازماندهی مردم ایران علیه این تقلب بزرگ. نخستین اقدام اعتراضی میر حسین موسوی نامه نگاری با خامنه ای بود (کسی که خود مسبب و مسئول سازماندهی این شبه کودتای علیه آرای مردم است). همین نخستین گام نشان داد که آقای موسوی نسبت به سلسله مراتب بوروکراتیک دیکتاتوری روحانیت، که تحت کنترل ولی فقیه (خامنه ای) است، توهم دارد. با این توهم و اعتقاد به یک نظام دیکتاتوری نظامی نمی توان خود و سایرین را برای مقاومت آماده کرد. از همان گام نخست مشخص است که این حرکت تحت رهبری موسوی محکوم به شکست است.

اضافه بر این، فراخوان به راهپیمایی امروز ساعت ۴ بعد از ظهر از میدان انقلاب تهران تا میدان آزادی با درخواستی از وزارت کشور برای صدور مجوز صورت گرفته است! پاسخ دولت نیز توسط آقای مرتضی تمدن رئیس

شورای تأمین استان تهران، اعلام شده است. او گفت مجوزی برای این کار صادر نشده و "این راهپیمایی غیرقانونی است!" آقای تمدن هم چنین اعلام کرد "نیروی انتظامی با هر گونه تجمعات یا راهپیمایی‌های بدون مجوز برخورد خواهد کرد." بدیهی است که با چنین روشی، این راهپیمایی سرکوب خواهد شد و آقای موسوی طرفداران خود را بیشتر متفرق و دلسرد خواهد کرد.

پس چه کاری او می‌بایستی انجام دهد تا موفقیت را تضمین کند؟

مقاومت در مورد بی عدالتی و تقلب آشکار به وسیله عده ای سرکوبگر نیاز به اخذ مجوز ندارد. مگر در دوره شاه میلیون ها نفر از مردم برای تظاهرات ضد استبدادی از پیش از شاه و یا ساواک مجوز کسب کردند؟ مگر همین "انقلابات" بورژوازی به اصطلاح مخملی و نارنجی و غیره که به وسیله افرادی نظیر موسوی ها در چند کشور علیه یک نظام استبدادی صورت گرفت با مجوز قانونی صورت گرفته است؟ رهبری یک جنبش توده ای (صرف نظر از این که این رهبری مورد تأیید ما به عنوان مارکسیست های انقلابی باشد) با اتکا به موقعیت ویژه خود و برخورداری از پایه های اجتماعی، مردم را به شکل نامحدود تا رسیدن به خواست هایشان به خیابان ها می کشاند. تنها راه تضمین یک تغییر در هر جامعه ای تداوم مبارزات مردم و زیر سؤال بردن مشروعیت دولت استبدادی است. مسأله این است که آقای موسوی حتی در سطح همتایان و هم نظران خود در سایر نقاط جهان عمل نمی کند. از این رو در نهایت مورد سوء استفاده دولت استبدادی قرار خواهد گرفت. توده های جوان نمی توانند به چنین فردی امید ببندد.

به نظر شما در وضعیت کنونی، توده های خشمگین از این تقلب بزرگ چه

باید کنند؟

به نظر من هر کاری بهتر از پذیرش رهبری موسوی است. توده های مردم به ویژه در شرایطی که به شکل خودانگیخته به صحنه سیاسی وارد می شوند، انگیزه ها و اهداف به مراتب عالی تر از رهبرانی چون موسوی دارند. جوانان ایران که برای مقابله با دیکتاتوری بالاجبار به موسوی رضایت دادند، باید از میان خود، رهبران خود را انتخاب کنند. ایجاد «کمیتة دفاع از خود» در مقابل اوباش لباس شخصی و پلیس ضد شورش در دستور کار آن ها می تواند قرار گیرد. هر اقدامی از سوی توده های جوان و هر سرکوب و هزینه ای که آنان پرداخت کنند، آن ها را در موقعیت بهتری برای تداوم مبارزات قرار می دهد. جوانان نباید در انتظار دستورالعمل های موسوی و ستاد انتخاباتی او باشند. موسوی در مقام سازماندهی مقاومت توده ای نیست.

تظاهرات امروز باید به دست خود جوانان سازماندهی شود. مقاومت یکپارچه در مقابل ارباب و اجحافات ابزار سرکوب خامنه ای - احمدی نژاد می تواند خنثی گردد، به شرطی که رهبری این حرکت توده ای به دست خود جوانان بیفتد. بدیهی است که مشارکت توده ای و مداوم، می تواند سیاست های سرکوب گرایانه دولت را در نهایت خنثی کند.

نقش مارکسیست های انقلابی در این میان چیست؟

مارکسیست های انقلابی نیز باید در میان توده های جوان هم به سازماندهی پرداخته و هم به آنان در مورد رهبری موسوی هشدار دهند. باید به جوانان مبارز و مقاوم توضیح داده شود که موسوی، به مثابه رهبر جنبش، خواهان

سازش با خامنه ای است و نه پس گیری آرای آن ها از دولت. به جوانان باید توضیح داده شود که مذاکرات از بالا میان ۴ کاندید انتخاباتی و دولت احمدی نژاد صورت خواهد گرفت؛ همه این آقایان با گرفتن مقامی در دولت آتی دست از هر مبارزه ای برداشته و مردم را به خانه ها خواهند فرستاد. آقای احمدی نژاد در سخنرانی ۲۴ خرداد به طور شفاف اعلام کرد که اصول گرایان و اصلاح طلبان از یک "جنس" هستند. گرچه او لحن تهدید آمیزی نسبت به مقاومت احتمالی آن داشت، اما تلویحاً خواهان مذاکره و مصالحه با آنان بود.

مارکسیست های انقلابی در میان توده های جوانان باید قرار گرفته و در سازماندهی جوانان برای ایجاد یک صف مستقل و سازماندهی کمیته های مقاومت و ایجاد یک رهبری دائمی کوشا باشند.

جوّ مقاومت جویانه این چند روز، دائمی نخواهد بود. اگر رهبری جوانان تثبیت نگردد، اگر رهبری در دست موسوی باقی ماند، بی شک مقاومت توده ای از سوی نیروهای انتظامی دولتی شکسته خواهد شد و برای مدتی جوّ رخوت و دلسردی حاکم خواهد شد.

به امید پیروزی و با روحیه قوی باید به پیش، به سوی ایجاد صف مستقل علیه تقلبات انتخاباتی گام برداشت. نقش مارکسیست های انقلابی در این میان می تواند مؤثر باشد.

۲۵ خرداد ۱۳۸۸

نامه سرکشاده به میرحسین موسوی

آقای میرحسین موسوی

بسیاری از جوانان در دهمین دوره "انتخابات ریاست جمهوری" شرکت کرده و به شما، به عنوان نامزد مطلوب خود رأی داده اند. اما بدون تعارف باید گفت که این انتخاب، از روی ناچاری بوده است؛ چرا که نامزد انتخاباتی، من جمله خود شما، از سوی شورای نگهبان "انتصاب" شدند. بدون تردید، اگر انتخابات از ابتدا آزاد می بود و نامزد های انتخاباتی از گرایش های مختلف جامعه از جمله نمایندگان واقعی کارگران، زنان، دانشجویان و غیره - شرکت می کردند، آرای اکثریت مردم زحمتکش و جوانان به آن ها تعلق می گرفت و نه امثال شما.

نخستین سؤال جوانان از شما این است که شما که امروز مورد ارعاب و اجحافات دولت احمدی نژاد قرار گرفته اید، چرا پیش از این به غیردموکراتیک بودن کل انتخابات اعتراضی نکردید؟ مگر شما نمی دانستید انتخاباتی که در آن تنها ۴ تن از میان ۴۰۰ نفر و با گذشتن از یک پروسه غیر شفاف از سوی شورای نگهبان "انتصاب" می شوند و در شرایطی که هزارها تن از مخالفان دولت سرمایه داری ایران سرکوب یا دستگیر می گردند و در نتیجه، حق انتخاب نماینده خود را ندارند، یک انتخابات غیر دموکراتیک است؟ چرا در تبلیغات انتخاباتی خود اشاره ای به این موضوع نداشتید؟ آیا اگر شما به جای احمدی نژاد انتخاب می شدید، این مسأله محوری را هم چنان مسکوت می گذاشتید؟ آیا اصل دموکراسی برای همه، برای شما مفهومی ندارد؟

در بیانیه خود خطاب به مردم می نویسید: "اقداماتی که در طی این چند روز شاهد آن بوده ایم، تاکنون در جمهوری اسلامی سابقه نداشته است".

آیا واقعاً شما اعتقاد دارید این نخستین بار است که ما شاهد این اقدامات در نظام جمهوری اسلامی بوده ایم؟ خیر آقای موسوی، تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی مملو از این اقدامات بوده است. راه دور نرویم: ماه پیش (اول ماه مه امسال)، قریب به ۲۰۰۰ نفر از کارگران شریف ایران در پارک لاله گرد هم آمدند تا مراسم اول ماه مه را به شکل مسالمت آمیز جشن بگیرند. همین دوستان سابق لباس شخصی تان، پیش از برگزاری مراسم، بیش از ۱۵۰ نفر را بدون مجوز قانونی دستگیر نمودند، به طوری که هم اکنون برخی از آنان هنوز در زندان به سر می برند. پیش از آن اکثر رهبران سندیکای شرکت واحد دستگیر و مورد آزار قرار گرفتند، چرا که تنها خواهان تشکیل سندیکای آزاد و مستقل بوده و هستند. یورش سال پیش به زنان و دانشجویان را به یاد می آورید؟ "شلاق زدن" فعالین کارگری در کردستان را به یاد می آورید؟ به همین ترتیب می توان باز هم به عقب رفت... اعدام بیش از ۴۵۰۰ نفر زندانی سیاسی و روانه ساختن پیکرهای متلاشی شده زیر شکنجه آنان به خاوران را در دهه سیاه شصت، درست همان زمانی که شما در سمت نخست وزیری بودید، به یاد دارید؟ گذشته را به کنار می گذاریم. آیا شما اصولاً از وقایع "اخیر" در جنبش های اجتماعی ایران آگاه بوده اید؟ اگر آگاه بوده اید (که ناگزیر باید به عنوان نامزد ریاست جمهوری آگاه می بودید) چرا در مقابل این اقدامات غیر دموکراتیک سکوت کردید؟ و چگونه است که الان تهاجم به خود را یک اقدام "بی سابقه" اعلام می کنید؟ علت این فراموشکاری از سوی شما آشکار است: یا خود شما در این تصمیمات سهیم بوده اید و یا در بهترین

حالت اعتراضی به آن ها نداشته اید. آقای موسوی، شعار خوب را همه جا می توان سر داد، اما چه می توان کرد که کارنامه شخص شما و سکوت چندین ساله تان، ما را نسبت به صحت وعده هایتان سخت بی اعتماد ساخته است.

شما در بیانیه می نویسید: " ما به عنوان کسانی که به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن پایبندیم، اصل ولایت فقیه را یکی از ارکان این نظام می دانیم و حرکت سیاسی را در چارچوب های قانونی دنبال می کنیم." آقای موسوی! سؤال جوانان از شما این است که اگر مسبب اصلی و طراح تقلب انتخابات و سرکوب های متعاقب آن، همان ولایت فقیه باشد (که هست) چه؟ شما چگونه می توانید این تناقض در گفتار و کردارتان را حل کنید؟ با موضع گیری خامنه ای در حمایت از احمدی نژاد و مواضع شتابزده و غیرقانونی او در تأیید ریاست جمهوری احمدی نژاد، امروز بر کسی من جمله شما پنهان نیست که شخص ولی فقیه خود مسبب این وقایع است. حال شما چگونه می خواهید به شخصی که خود مرتکب جرم شده است، شکوائیه بنویسید و از او انتظار داشته باشید که به این وقایع رسیدگی کند؟ در انتظار جوانانی که به شما رأی داده اند، این عمل شما چیزی بیش از یک شوخی نیست. شما چگونه می توانید از یک سو به اصل ولایت فقیه التزام داشته باشید و از سوی دیگر خواهان دموکراسی در ایران باشید؟ این دو در تناقض آشکار با یکدیگرند. آقای موسوی، شما باید بدانید تنها آن قانونی مقدس است که حافظ منافع توده های مردم باشد. کیست که نداند قوانین ارتجاعی سرمایه داری جمهوری اسلامی، تنها حافظ منافع طبقات حاکمه است و اصولاً غیر از این نمی تواند باشد؟ پس چگونه می توان از حرکات سیاسی و رسیدن

به دموکراسی در "چارچوب های قانونی" صحبت کرد؟! این نیز تناقضی است که شما باید پاسخ دهید.

آقای موسوی! شما برای برگزاری تظاهرات روز دوشنبه، ۲۵ خرداد، درخواست مجوز قانونی کردید. این مجوز به شما داده نشد و بلافاصله ستاد انتخاباتی شما راهپیمایی را به تعویق انداخت. البته بعداً مطلع شدید که گویا "کار از کار گذشته" و توده های مردم به درخواست تعویق "نه" گفته اند. این جا بود که شما صرفاً برای دعوت آن ها به "آرامش" در راهپیمایی شرکت کردید. آقای موسوی شما نمی توانید تا ابد میان دو صندلی قرار بگیرید. یا باید به سوی مردمی که به شما رأی داده اند جهت گیری کنید و یا به سوی ولی فقیه و ابزار سرکوب دولتی آن. "در خدمت مردم بودن" یعنی گسست از تمامی ابزار دولتی موجود. زیرا این دولت مشروعیت خود را به ویژه با تقلب گسترده میان جوانان ایران از دست داده است.

شما می گوئید: "توصیه مؤکد و مجدد این خدمتگزار شما آن است که به صورت مسالمت آمیز و با رعایت اصل عدم برخورد، مخالفت های مدنی و قانونی خود را در سراسر کشور ادامه دهید"

بسیار عالی! آقای موسوی، شما اطلاع دارید که در تظاهرات دیروز، دست کم ۷ نفر از حامیان شما کشته شدند و چند نفر مورد اصابت گلوله موتور سواران حزب الهی قرار گرفتند. آیا شما می خواهید این جنایتکاران را محاکمه کنید؟ آیا دولت احمدی نژاد و دادستان تهران قرار است این افراد را تحت پیگرد قانونی قرار دهند؟! اگر چنین اظهاراتی را ایراد کنید، اکثر حامیان جوان شما که دیروز در خیابان ها راهپیمایی می کردند با صدای بلند به شما

خواهند خندید! شما که خود بخشی از هیئت حاکمه بوده اید و امروز حتی نمی توانید از حقّ خود دفاع کنید، چگونه قصد دارید از حامیان خود که به دستور وزارت اطلاعات و تأیید همان ولی فقیه تان مجروح و دستگیر می شوند و یا حتی به قتل می رسند. حمایت کنید؟

آقای موسوی! بدیهی است که توده های مردم، چه حامی شما و چه مخالف شما، به صورت مسالمت آمیز در راهپیمایی شرکت می کنند. مطمئن باشید هیچ فردی با انگیزه تخریب و توطئه و تشنّج به تظاهرات نمی آید (تنها تبلیغات احمدی نژاد خلاف این حرف را به شکل تهوّع آوری تکرار می کند) پرسش این جاست: زمانی که مزدوران دولت به مردم حمله ور می شوند و آن ها را به ضرب چماق، کابل و اسلحه از پای در می آورند، مردم بی گناه چه باید کنند؟ آیا شما حتی حقّ "دفاع از خود" را برای آن ها قائل نیستید؟ یا شاید می ترسید که اقدامات بالاجبار خشونت آمیز از سوی جوانان و حامیان شما، اعتبارتان را زیر سؤال ببرد؟

آقای موسوی! بی شک خود شما به تمامی این نکات واقف هستید؛ اما صرفاً برای "خوش رقصی" در مقابل ولی فقیه و بنا به درخواست مستقیم خامنه ای در ملاقات اخیرتان با او، می خواهید نشان دهید که مخالف "هرگونه" حرکت تندی از سوی حامیان خود هستید؛ حتی اگر مقاومت جوانان به منظور دفاع از خود باشد!

آقای موسوی! شما بر سر دو راهی قرار گرفته اید: از یک سو حفظ نظام موجود و تمامی ابزارهای سرکوب، ارباب و تحمیق آن و از سوی دیگر، دفاع از مطالبات دموکراتیک میلیون ها نفر از مردم. در همین چند روز نشان داده اید که با وجود از دست دادن مقام ریاست جمهوری، راه اوّل را

برگزیده اید. شما ترجیح داده اید که مردم با "سکوت" مخالفت های خود را نشان دهند. شما تظاهرات روز دوشنبه را لغو کردید و فقط به منظور خاموش کردن آتش خشم توده های مردم در آن شرکت نمودید. به سخن دیگر، شما به دولت سرکوبگر احمدی نژاد تمکین کردید.

آقای موسوی! جوانان ایران بدون رهبری شما هم به این مقاومت ادامه خواهند داد؛ همان طور که دیروز به تظاهرات آمدند. اگر هم این بار متحمل شکست شوند، مطمئن باشید نسل نوینی از توده های مردم با گسست از هرگونه اصلاح طلبی به بدیل های واقعی انقلاب روی خواهند آورد. جوانان ایران پاسخی برای مزدوران خواهند یافت. آنان رهبران خود را پیدا خواهند کرد و در مقابل این دولت یا هر دولت سرمایه داری سرکوبگر دیگری مقاومت کرده و در نهایت دولتی برای رسیدن به دموکراسی سیاسی و اقتصادی در آینده خواهند یافت.

مطمئن باشید!

۲۶ خرداد ۱۳۸۸

سخنی کوتاه با کارگران ایران در حاشیه وقایع اخیر

کارگران شریف و غیور ایران

ما امروز وارد مرحله نوبنی از حرکت های توده ای در تقابل با اجحافات و ارعاب های دولت سرمایه داری شده ایم. شما عزیزان بیش از هر قشر اجتماعی دیگری، اجحافات و سرکوب های دولت سرمایه داری ایران را در طی سه دهه گذشته تجربه کرده اید. به جرأت می توان گفت که امروز در ایران، هیچ نیروی اجتماعی که به اندازه شما طعم تلخ فشارهای شکننده اقتصادی و روحی را چشیده باشد، وجود ندارد.

شما تنها نیروی اجتماعی در ایران بوده اید که علی رغم پرداخت هزینه های سنگین (از بیکار سازی و عدم پرداخت دستمزدهایتان گرفته تا دستگیری و شکنجه شدن هایتان و حتی به قتل رسیدن برادران و خواهرانتان)، به مبارزات ضد دولت سرمایه (چه در دوره اصلاح طلبان و چه در دوره اصول گرایان) مصرانه ادامه داده اید. شرکت شما در مراسم اول ماه مه با وجود سرکوب و اختناق شدید، اعتصابات شما در کارخانه های مختلف در مقابل فشارهای ابزار سرکوبگر دولت سرمایه داری -مانند دسته های حراست در کارخانه ها، خانه کارگر و شورای اسلامی کار و غیره- مورد ستایش میلیون ها کارگر در سطح جهانی بوده است. مبارزات مستمر و بی وقفه شما، روزنه های امید را در قلب میلیون ها تن از اقشار تحت ستم ایران همواره زنده نگاه داشته است.

کارگران شریف ایران!

شما تنها نیروی اجتماعی در ایران هستید که بی اغراق، تجربه تاریخی بسیار غنی تری نسبت با سایر اقشار اجتماعی داشته اید. شما سه دهه پیش، با سازماندهی و تکیه بر نیروی خود، یکی از بزرگترین متحدان امپریالیسم آمریکا، یعنی رژیم شاهنشاهی را سرنگون کردید. اعتصابات کارگران صنایع و کارخانجات بزرگ چون نفت، گاز، پتروشیمی، صنایع فولاد، مس و غیره در سرنگونگی شاه نقش تعیین کننده ای داشت. تمام جهانیان نیک می دانند که ستون فقرات رژیم شاه را نه تظاهرات توده ای خیابانی شکاند و نه شعر خوانی های " شب های شعر" و اقدامات روشنفکران سازمان های سیاسی، بلکه اعتصاب عمومی کارگران آن را درهم شکست. از این نقطه نظر، متحدان جهانی شما اذعان دارند که شاید پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، بزرگترین دستاورد طبقه کارگر در سطح جهانی را شما کارگران ایران کسب کرده و به سایرین انتقال داده اید. شما در عرض چند هفته بزرگترین شوراهای کارگری را سازمان دادید و کلّ ابزار دولت سرکوبگر شاه را از میان برداشتید. از این رو دولت ها و حکومت های سرمایه داری در ایران خوب درک کرده اند که با دستگیری فعالان کارگری، شلاق زدن ها و ارباب ها و فشارهای اقتصادی نمی توانند شما را به سادگی به زانو در آورند. درود بر شما!

کارگران شریف ایران!

شما اکنون در موقعیت رهبری کردن جنبش توده ای قرار گرفته اید. حرکت های اخیر مردم ایران چنان چه فاقد رهبری باشد، درنهایت با شکست

مواجه خواهد شد. به موسوی ها و خاتمی ها نباید حتی لحظه ای فرصت داده شود که حرکت خودجوش جوانان را به کجراهه ببرند. این افراد در نهایت با خامنه ای تباری خواهند کرد و برای مدتی طولانی، رخوت و سرخوردگی را در درون جوانان به وجود خواهند آورد. شما عزیزان خوب می دانید که تظاهرات خیابانی روز دوشنبه ۲۵ خرداد را شخص موسوی ملغا اعلام کرد؛ با این وجود، جوانان به خیابان ها آمده و او را وادار کردند که در راهپیمایی حاضر شود. این به اصطلاح رهبران اصلاح طلب برای حفظ منافع و مقام خود در حال معامله و سازش با "بالا" هستند. آن ها قصد درگیر کردن واقعی توده های وسیع مردم را برای یک دگرگونی واقعی و دموکراتیک ندارند. به سخن دیگر حرکت های خودجوش میلیونی مردم، صرف نظر از رهبران محافظه کار و سازشکارشان، آغاز شده است؛ و این حرکت برای مدت طولانی ادامه نخواهد یافت. در صورت نبود یک رهبری کارگری با تجربه و نبود شعارهای مشخص و سازماندهی درست، در نهایت این حرکت ها از سوی رهبران اصلاح طلب خاموش خواهند شد.

از این رو است که شما کارگران باید در صحنه مبارزه حضور فعال داشته باشید. شما باید رهبری این حرکت توده ای را به دست گیرید. توده های میلیونی به شما نیاز دارند. حضور، شرکت و رهبری شما تنها می تواند از طریق سازماندهی اعتصابات سراسری در کارخانه ها نشان داده شود. شما اکنون در مقامی هستید که می توانید با هماهنگی و در حمایت از حرکت های توده ای اخیر و با نقد به تمام نمایندگان اصلاح طلب، در مقابل دولت احمدی نژاد ایستادگی کنید. اکنون زمان آن فرا رسیده است که شما برای مطالبات خود وارد صحنه گردید.

ایجاد کمیته های مخفی اعتصاب برای هماهنگی سراسری ضروری است. این کمیته ها می توانند با هماهنگی با یکدیگر، روز و موعد اعتصابات کارخانه ها را سازمان داده و در نقاط مختلف ایران با هم دست از کار کشیده و مطالبات کارگران را طلب کنند. شما در گذشته، تجارب بسیار ارزنده ای از مبارزات خود بدست آورده اید. این تجارب باید مورد استفاده قرار گیرند. از تجربه کارخانه بارش اصفهان و کارخانه کشمیر و اعتراضات سال پیش کارگران کارخانه هفت تپه، کارخانه های نساجی کردستان و کارخانه ایران خودرو و همه همه، می شود و باید درس گرفت.

اعتصاب حق مسلم شما است. این شعار امروز می تواند مورد اجرا قرار گیرد تا تمامی مطالبات شما تحقق یابد. مطالبات صنفی مانند: پرداخت حقوق های معوقه، حقوق بازنشستگی و غیره. مطالبات دموکراتیک مانند: آزادی تمام زندانیان سیاسی، آزادی بیان و تجمع، آزادی مطبوعات و حق اعتصاب و ایجاد تشکل مستقل کارگری و غیره. این مطالبات می تواند همراه با مطالبات انتقالی مانند، کنترل کارگری و افزایش دستمزدها متناسب با نرخ تورم و غیره ادغام گردند. چنان چه دولت مطالبات پایه ای را بی پاسخ گذارد، می توان کارخانه ها را اشغال کرده و تحت کنترل خود کارگران در آورد و مدیران بی لیاقت را اخراج نمود. کنترل بر تولید و توزیع می تواند به دست قدرتمند خود کارگران عملی گردد. تجربه انقلاب علیه استبداد شاهنشاهی، به کارگران اثبات کرد که در عرض چند هفته بدون تجربه پیشین قادر به ایجاد شورای کارگری و اعمال کنترل کارگری هستند. در وضعیت بحرانی کنونی که دولت سرمایه داری در انشقاق به سر برده و توده های وسیع مستقل از

گرایش‌های هیئت حاکم در خیابان به شکل روزانه شرکت می‌کنند، کارگران شریف ایران می‌توانند به سرعت به خواست‌های خود برسند. اقدامات شما، راه و روش مبارزات ضد دولتی را به جوانان نشان می‌دهد. در صورت وجود رهبری کارگری، جوانان به سرعت از اصلاح‌طلبان جدا شده و جلب مطالبات رادیکال‌تر می‌گردند. حرکت شما کارگران امروز می‌تواند آینده حرکت کنونی را به شکل دیگری رقم بزند. حضور فعال شما در سازماندهی اعتصاب سراسری در راستای دفاع از خود و حمایت از حقوق دموکراتیک میلیون‌ها تن از مردم ایران مهم‌ترین اقدامی است که امروز در دستور روز کارگران ایران قرار دارد.

پیروز و سرفراز باشید!

۲۹ خرداد ۱۳۸۸

خطاب به کارگران ونزونا در مورد حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد

کارگران شریف ونزونا

مارکسیست های انقلابی ایران، از دستاوردهای شما در "جنبش بولیواری" مطلع بوده و همواره از این جنبش در مقابل دروغ پردازی های وسیع و دخالت های آشکار و پنهان امپریالیسم حمایت کرده اند. فعالین کارگری و دانشجویی در ایران، برای حمایت از جنبش ارزشمند شما و مقابله با تهاجمات و مداخلات امپریالیسم آمریکا در ونزونا، کمپین "[دست ها از ونزونا کوتاه](#)" را ایجاد کرده و طی سال های گذشته، همراه با شما در صف مقابل تهاجمات امپریالیستی قرار داشته اند. بدیهی است که دستاوردهای شما تحت رهبری آقای هوگو چاوز به دست آمده و از این نظر نیز، شما برای او عمیقاً احترام قائلید.

اما آقای هوگو چاوز در سیاست خارجی خود دچار لغزش بزرگی شده و با پشتیبانی خود از احمدی نژاد، همبستگی کارگران و دانشجویان ایران با انقلاب شما را نادیده گرفته و به عبارتی بی ارزش نشان داده است. حتماً مطلع هستید که دو هفته پیش، احمدی نژاد با حمایت مستقیم خامنه ای بزرگترین تقلب را در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری ایران انجام داد و سپس تمام معترضان به این تقلب بزرگ را با سببیت تمام به خاک و خون کشید. تنها کافیسست به گزارشات رسانه های بین المللی توجه کنید تا عمق این فاجعه را دریابید. این حملات وحشیانه مورد اعتراض میلیون ها نفر از کارگران و دانشجویان و هم

چنین گرایش های مارکسیستی و انقلابی در سراسر جهان (که عمدتاً از طرفداران انقلاب بولیواری نیز می باشند) قرار گرفته است.

با این اوصاف، آقای چاوز یکی از نخستین افرادی بود که از احمدی نژاد حمایت کرد. او در سخنرانی تلویزیونی هفتگی خود گفت: "پیروزی احمدی نژاد یک پیروزی تمام عیار بود. آن ها می کوشند این پیروزی را لکه دار کرده و از این طریق دولت و انقلاب اسلامی را تضعیف کنند. من می دانم که آن ها موفق نخواهند شد." و این که "دنیا باید به ایران و پیروزی محمود احمدی نژاد احترام بگذارد". این سخنان نسنجیده و بی اساس از سوی رئیس جمهور شما، اهانت بزرگ و مستقیم به میلیون ها جوانی است که در روزهای اخیر در خیابان های ایران ضد استبداد برخاسته و حتی تعدادی از آنان، جان خود را هم از دست داده اند. بسیاری از این جوانان به شکل خودجوش و بدون آلوده شدن در "دعوای داخلی رژیم" و یا همسو شدن با خطی که هم اکنون امپریالیسم آمریکا برای مصادره جنبش دنبال می کند، به خیابان ها سرازیر شده بودند. به علاوه، سخنان رئیس جمهور شما توهینی بزرگ به میلیون ها کارگر ایران محسوب می شود. کارگرانی که بسیار از رهبرانشان امروز در زندان های قرون وسطی ای دولت احمدی نژاد زیر شکنجه قرار دارند و حتی برای برخی از آنان حکم "شلاق" صادر می شود! کارگرانی که برای برگزاری مراسم اول ماه مه امسال در تهران شدیداً از سوی مزدوران دولت احمدی نژاد سرکوب شده و هنوز در زندان به سر می برند.

آقای هوگو چاوز تا کنون هفت بار به ایران سفر کرده و هر بار یکی از منفور ترین افراد این کشور را به آغوش کشیده و از او به عنوان "برادر"ش

نام برده است. او توجه نمی‌کند که وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزولا و ایران در دو مسیر کاملاً مخالف حرکت می‌کنند. اگر چه هر دو کشور شاهد افزایش قابل ملاحظه‌ای در درآمدهای حاصل از نفت (و گاز) بوده‌اند، اما، مابین شیوه‌های استفاده از این درآمدهای مضاعف، تفاوت‌های فاحشی وجود دارد. در ونزولا، از این درآمد برای ساخت بیمارستان، مدارس و دانشگاه و سایر زیرساخت‌های اساسی کشور استفاده می‌شود، ولی در ایران برای پر کردن جیب عده معدودی سرمایه‌دار انگل صفت.

از یک سو در ونزولا، ما شاهد ملی شدن هر چه بیشتر شرکت‌ها و کارخانجات، خدمات رایگان بهداشتی و درمانی، آموزش و پرورش و آزادی‌های مدنی و غیره بوده ایم (به عکس در ایران، "خصوصی‌سازی" حتی به قیمت زیر پا گذاشتن اصل ۴۴ قانون اساسی این کشور و به بهانه عدم کارایی و بهره‌وری پایین بنگاه‌ها و کارخانجات دولتی، در دستورکار روز دولت قرار گرفته است) تمامی این پیشرفت‌ها برای کارگران و اقشار محروم ونزولا، به معنای در دست گرفتن زندگی و سرنوشتشان می‌باشد؛ مهم‌تر از همه، سلب مالکیت از کارخانه‌ها و تشویق به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزولا را دگرگون کرده و چند گام به پیش برده است. جنبش بولیواری و سیاست‌های حکومت آن تغییرات عظیمی را در توازن نیروهای طبقاتی ونزولا به نفع طبقه کارگر انجام داده است. حکومت ونزولا نه تنها کارگران را به ساختن "اتحادیه ملی کارگران"، به عنوان بدیلی در مقابل "کنفدراسیون کارگری ونزولا"، تشویق کرده، بلکه کارگران را در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت‌ها دخالت داده است. تمام جهان می‌داند که دولت شما فهرست اسامی ۱۱۴۹ کارخانه تعطیل شده را بیرون داده و به

صاحبان آن‌ها اخطار داده است که «آن‌ها را تحت کنترل کارگری قرار دهید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد!»

اما در ایران، علاوه بر نبود ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک، کارگران از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه مستقل کارگری محروم هستند. امروز، کارگران ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون مانند "کنفدراسیون کارگری ونزونلا" را هم ندارند! آن‌چه آن‌ها دارند در «خانه کارگر» و «شورای اسلامی کار» و نهادهای ضد کارگری وابسته به دولت خلاصه می‌شود؛ نهادهایی که اصولاً در تقابل با کارگران و برای خفه کردن هرگونه جنبش کارگری شکل گرفته‌اند.

اما در پیش چنین نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی‌هایی را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر تولید و توزیع نیز شد. اما هیئت حاکم اسلامی موفق شد با سرکوب، تمام دستاوردهای کارگران را از آن‌ها باز پس گیرد. این رهبرانی که شما در آغوش می‌کشید، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود کردند و چندین دهه به عقب کشاندند. در جامعه ایران، حتی اتحادیه‌های کارگری زرد طرفدار کارفرما- که در دوره شاه قابل تحمل بود- غیرقانونی شده و هم‌چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی یک فدراسیون اتحادیه‌های کارگری، مانند "کنفدراسیون کارگری ونزونلا" نیز در ایران غیرقانونی می‌باشد!

در ایران، میزان بیکاری رسمی (که پایین‌تر از میزان واقعی برآورد شده است) ۱۰/۸۵ بوده و بیکاری در میان جوانان (بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال) ۲۲/۳۵ است. حتی وقتی کارگران شاغل هستند، اغلب حقوقشان پرداخت نمی‌شود- در بسیاری از موارد بیش از یک سال. حتی آن‌هایی که دستمزد

خود را دریافت می کنند به زحمت قادر به پرداخت هزینه نیازهای ابتدایی خود در زندگی هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف یک زندگی معمول و شرافتمندانه را نمی دهد. برای نمونه، اجاره ی آپارتمان دو اتاق خوابه ۴۲۲ دلار در ماه است، در حالی که درآمد یک کارمند عادی ۱۲۰ دلار، درآمد یک معلم ۱۸۰ دلار و حتی درآمد یک پزشک ۶۰۰ دلار در ماه است. جای تعجبی نیست که ۹۰٪ جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند.

کارگران شریف و نزولنا

دولت سرمایه داری ایران، هیچ اختلاف و تضاد بنیادین با امپریالیسم آمریکا ندارد. آن ها در حالت جنگ سرد با آمریکا قرار دارند و با دریافت امتیازات کافی، به زودی وارد معاملات سیاسی با ایالات متحده خواهند شد و پشت شما را خالی خواهند کرد. در حقیقت دولت سرمایه داری ایران به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق - و روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «ملکی» به وسیله تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر- کمک کرده است. دولت سرمایه داری ایران هم اکنون مشغول مذاکره نزدیک با دولت اوپاما در مورد حل مسایل افغانستان است. این دولت علی رغم شعارهای به ظاهر "ضد امپریالیستی" اش، به سوی بازسازی پیوندهای سابق خود با ایالات متحده آمریکا پیش می رود. گزینش احمدی نژاد، نشانگر چرخش نهایی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیسم، و در رأس آن آمریکا است. بر خلاف تمام "دشمنی ها"، و ژست های "ضد امپریالیستی"، رژیم آماده حل کلیه اختلافات موجود با آمریکا است. دولت ایران می خواهد از ایران، جامعه ای مثل کلمبیا بسازد (در کلمبیا

هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده است تا شرکت های چند ملیتی بتوانند بدون هیچ گونه مانعی، کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را به یغما برند). بی جهت نیست که دولت ایران، سال هاست در جهت اجرای نسخه های نئولیبرالی ورشکسته بانک جهانی و صندوق بین المللی پول گام برداشته و برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی لحظه شماری می کند.

کارگران شریف ونزولا

پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزولا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واشنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دستهایش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است. ایشان با نزدیکی به رژیم های ارتجاعی، هرگز نخواهد توانست مبارزه ضد امپریالیستی را به فرجام رساند. تنها اتحاد نمایندگان واقعی کارگران و زحمتکشان می تواند در مقابل امپریالیسم ایستادگی کند.

کارگران شریف ونزولا

در کنار کارگران ایران قرار بگیرید و سیاست خارجی رهبران خود را محکوم کنید. طرفداری از احمدی نژاد یعنی طرفداری از سرکوب کارگران و جوانان ایران. مواضع انحرافی آقای چاوز را به چالش کشیده و آن را طرد

کنید. طرفداری از دولت احمدی نژاد، آن هم پس از وقایع اخیر، در بدترین حالت یک خیانت آشکار به زحمتکشان ایران و در بهترین حالت یک لغزش اساسی در سیاست خارجی است.

با احترام

مازیار رازی

سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۳ تیر ۱۳۸۸

سکوت بس است، پیش به سوی تدارک انقلاب کارگری!

در وضعیت کنونی ایران، که میلیون ها نفر از جوانان و اقشار متفاوت اجتماعی پا به صحنه مبارزات ضد استبدادی گذاشته اند، در وضعیتی که بحران سیاسی و اقتصادی به حدی رسیده است که بحث پیرامون "چشم انداز برون رفت از بحران جامعه" به یکی از مسایل محوری ما تبدیل شده است، بدیل های سیاسی متفاوتی برای حل مشکل جامعه در مقابل هم مطرح می گردند. نخستین بدیل، که در وضعیت کنونی بخش عمده طیف اپوزیسیون داخل و خارج را در بر می گیرد، بدیل "اصلاح طلبان" (یا سوسیال دموکراسی) است. امروز بخش وسیعی از نیروهای اپوزیسیون، خواهان تحویل مسالمت آمیز و بدون قهر از درون نظام کنونی و از "بالا" هستند. تظاهرات اخیر تحت رهبری میر حسین موسوی و با حمایت سایر نیروهای اپوزیسیون بورژوازی (طرفداران عقاید و راه حل های سوسیال دموکراسی) نمود این گرایش فکری است. تجربه هشت سال حکومت خاتمی و چند هفته دخالت های میرحسین موسوی در عمل نشان داده است که این ها، راه حل برون رفت از بحران سیاسی نیست. دولت احمدی نژاد/خامنه ای با نیروی هر چه شدیدتر تظاهرات مسالمت آمیز طرفداران اصلاح طلب را در هم شکنده و در نهایت

بار دیگر با اتکا به اوباش و چماق داران همیشگی اش، چند صبحی به حیات ننگین و نکبت بار خود ادامه خواهد داد .

بدیل دیگر، تغییرات بنیادی و یافتن راه حل های درازمدت برای تحقق آزادی های نه تنها مدنی، اجتماعی و سیاسی، بلکه آزادی اقتصادی است. بدیلی که کلّ نظام سرمایه داری را زیر سوال برده و آلترناتیو یک حکومت کارگری دموکراتیک را طرح می کند. بدیلی که اکثر زحمتکشان جامعه و تمام قشرهای تحت ستم را به اهداف عالی و نهایی آن ها می رساند. در تظاهرات اخیر بارها و بارها شاهد بودیم هنگامی که توده های مردم با ابزار سرکوب رو به رو شدند و به عبارتی تمامی منافذ و مجاری اعتراض به روی آن ها بسته شد، "سکوت" را شکانده و با صدای رسا شعار "مرگ بر دیکتاتوری" و "سرنگون باد نظام" را سر دادند. به سخن دیگر سرنگونی دولت سرمایه داری، به عنوان یک آلترناتیو، در سطح جامعه طرح شده است و این بدیل در تقابل کامل با سیاست اصلاح طلبان قرار دارد.

امروز طرح مسأله فروپاشی نظام موجود، هر روز صورتی عینی تر و ملموس تر از گذشته به خود می گیرد؛ حتی مدافعان رژیم نیز بدان اذعان داشته و از این رو به هراس افتاده اند و از وقوع نزدیک آن به یکدیگر هشدار می دهند (رجوع شود به نامه اخیر رفسنجانی به خامنه ای). همچنین، بحران عمیق اقتصادی و اختلاف های درونی رژیم، زمینه را برای مبارزات رادیکال تر کارگران و زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری بیش از پیش فراهم می کند. به سخن دیگر دوره آتی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. بدیهی است که هر انقلابی نیز در درون خود «هرج و مرج»، «توطئه» و «کشتار و خونریزی» به همراه خواهد داشت. هر انقلابی همراه

خود نیروهای «ضد انقلابی» را نیز پرورش می دهد؛ یعنی عناصر کهنه و ارتجاعی که خواهان حفظ شرایط موجود و مناسبات جاری جامعه هستند؛ انقلاب یعنی «جنگ» طبقاتی؛ یعنی برآمد تضاد قهرآمیز میان عناصر مترقی و عناصر ارتجاعی و کهنه جامعه. در این جنگ، نیروها، بسته به ماهیت طبقاتی خود، در مقابل یا در کنار یکدیگر صف آرایی کرده و تا غلبه یکی بر دیگری پیش می روند. از سیاستمداران بورژوازی که امروز مردم را در خیابان ها به "سکوت" و روش "مسالمت آمیز" تشویق می کنند، باید پرسید: در شرایطی که جوانان مبارز ایران بدون خشونت و دست بردن به سلاح این چنین به خاک و خون کشیده شدند، چرا نباید "حق" دفاع از خود داشته باشند و مبارزه را برای غلبه بر دشمن، ولو با توسل به روش های قهرآمیز تا انتها به پیش برند؟ چرا نباید در مبارزاتی که بهای آن را با خون خود می دهند، امکان پیروزی و از میان برداشتن تمامی مزدوران و ابزار سرکوب آن ها را داشته باشند؟ این موعظه ها برای تشویق به آرامش و دوری از خشونت دیگر چیست؟ به عبارت دیگر، چرا از جوانان خواسته می شود که کشته شوند و پاسخ این مزدوران را ندهند؟

بر خلاف نظر سوسیال دمکرات ها و اصلاح طلبان لیبرال ما، انقلاب منطق خود را نیز دارد. قیام توده ای، به قول انگلس، یک «هنر» است. «جنگ طبقاتی»، «انقلاب»، «قیام» و «تسخیر قدرت» دارای «نظم» ویژه ای است، که کلیه پتانسیل نیروهای انقلابی را در راستای سرنگونی نیروی ضد انقلابی بسیج می کند. نظمی است که تدارک و تحقق سرنگونی رژیم و ساخت بنای یک رژیم نوین را به فرجام می رساند. چنان چه انقلاب از سازماندهی و برنامه ریزی صحیح برخوردار و رهبری کارگری انقلابی داشته باشد،

خونریزی و کشتار به مراتب پایین تر از آن چه که در دو هفته پیش رخ داده است، خواهد بود.

کارگران ایران و انقلاب

سؤال اساسی ای که در مورد وضعیت ایران در مقابل ما مطرح می گردد اینست که: آیا طبقه کارگر ایران تجربه، آگاهی و آمادگی کافی برای تدارک انقلاب و جذب اکثریت قشرهای تحت ستم به دور برنامه خود را داراست یا خیر؟ به اعتقاد ما پاسخ مثبت است. طبقه کارگر ایران، نه تنها در هر جنبشی در راستای سرنگونی رژیم فاعلانه سهم خواهد بود، که نقش محوری و تعیین کننده ای نیز ایفا خواهد کرد.

به سخن دیگر، در تحولات آتی ایران، مسأله سرنگونی رژیم با حضور فعال کارگران جوان در صحنه جنگ و انقلاب، پیوند خورده است. بدون دخالت مستقیم این طبقه، سرنگونی یا اصولاً صورت نمی گیرد و یا جنگ داخلی به نفع ضد انقلاب (و فی المثل در اشکال انقلاب های رنگی) خاتمه می یابد. حضور فعال طبقه کارگر در صحنه جنگ، تنها تضمین جلوگیری از هرج و مرج است.

طبقه کارگر در ایران هم تجربه تاریخی (قیام بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی (اعتصابات سال های پیش) را دارد. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و هم چنین دسته ها و احزاب رنگارنگ سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت خود و نظم نوین اجتماعی بود. طبقه کارگر ایران بدون هیچ تجربه قبلی خاصی و از درون سال ها اختناق

دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی از نظر وسعت و عمق، غیر قابل مقایسه با هیچ یک از انقلاب های توده ای- چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه سایر انقلاب های معاصر- انجام داد. انقلاب ایران نمونه بارزی بود از این که چگونه یک جنبش توده ای در جریان تکاملش می تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوایی متکی بر امپریالیزم را در هم بکوبد (و البته نشان داد که در صورت نبود یک رهبری صحیح، چگونه انقلاب زمینه را برای تضعیف یا نابودی خود فراهم می آورد).

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی ترین اشکال خود- سازماندهی توده ها، شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های اعتصاب و محله ها و غیره- شکل گرفتند. جنبش زنان که سال ها در حالت سکون و انفعال به سر می برد، برای مطالبه خواست ها و حقوق خود پا به عرصه مبارزات گذاشت؛ ملیت های تحت ستم (کردها، عرب ها، بلوچ ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیه قاطع وارد کارزار مبارزه شدند. مبارزات بیکاران برای کسب و تضمین شغل و بیمه های تأمین اجتماعی و جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند.

کلیه این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده است و در وضعیت بروز جنگ و انقلاب آتی، در سطح عالی تری مجدداً می تواند تکرار شود.

در مقابل، اپوزیسیون بورژوایی (جبهه ملی و نهضت آزادی و امثالهم) همانند یک طفل علیل در مقابل چنین جنبشی به مثابه یک ناظر صرف، مبهوت

باقی ماند (سیاست های خاتمی و میرحسین موسوی بی شباهت به همقطاران سابق خود نیست).

اضافه بر این ها، طی ۳۰ سال اختناق حاکم، طبقه کارگر ایران نشان داد که با تمامی فراز و فرودها، دست از مبارزه بر نداشته است. تنها افراد مغرض این واقعیت را انکار می کنند. صدها اعتصاب کارگری در کارخانه های ایران، طغیان شهرهای ایران، وقایع «اسلام شهر»، مبارزات کارگران هفت تپه، صدرا، و کارگران نساجی کردستان و غیره همه حکایت از تداوم جنبش کارگری است. جنبشی که سوای تمامی فرازها و فرودها، دوره هایی از اختگی و سستی یا غرّش و طغیان، در مجموع متکامل و روبه جلو بوده و این حقیقتی است که به هیچ رو نمی توان انکار کرد.

مبارزه برای قدرت سیاسی

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزای مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقتنه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می باشد و بالأخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران، پلیس، بسیجی و لباس شخصی ها، دادگاه ها، زندان ها و سپاه است.

گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات

اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوایی و چه کمونیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را بدست آورد تا از این طریق بتواند دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی آن را عهده دار است، قرار دهد.

«هرج و مرج»، «قیام»، «توطئه» و «جنگ داخلی»، همه اجزای جداناپذیر «انقلاب» هستند. در هر حرکتی برای سرنگونی دولت، جریان های سیاسی، اگر ساده لوح نباشند، با هدف تسخیر قدرت وارد کارزار جنگ و مبارزه می شوند. در جنگ داخلی، نیروها، متحدان طبیعی خود را در سنگرهای جنگ پیدا می کنند.

نیروهایی که خواهان حفظ نظام سرمایه داری و دولت آن هستند (و صرفاً در صدد تغییر نام «رژیم» یا «حکومت» اند)، در یک جبهه قرار می گیرند و برعکس، نیروهایی که خواهان سرنگونی دولت سرمایه داری (در تمامی اشکال آن) و جایگزینی آن با دولت کارگری و دموکراتیک اند در یک سنگر مشترک قرار می گیرند. در جنگ داخلی، هر نیرو، ناگزیر در جبهه متحدان واقعی خود قرار می گیرد.

در صورت بروز اعتلای انقلابی در ایران، کارگران پیشرو، گرایش های آنارشویستی و آنارکو سندیالیستی در درون جنبش کارگری، مارکسیست های انقلابی، زنان، ملیت های تحت ستم، دهقانان فقیر در یک سنگر قرار می گیرند. در مقابل آن ها، نیروهای طرفدار نظام سرمایه داری سنگربندی خواهند کرد. نیروهای بینابینی در جستجوی جبهه ای خواهند بود که از سازماندهی بهتری برخوردار است و از جهت، عنصر "محافظه کاری" در آن ها مشهود است؛ هر چه طبقه کارگر قاطعانه تر و با اعتماد نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت می تواند قشرهای بینابینی (لیبرال ها، دمکرات ها،

خرده بورژوازی و غیره) را به خود جلب کند. مارکسیست های انقلابی هیچ گاه از قیل از وقوع انقلاب، به روی خرده بورژوازی حسابی باز نمی کنند، چرا که اینان به محض مشاهده کوچکترین ضعفی، جبهه خود را تغییر می دهند. خرده بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود نشان دهد، اما پشتکار ندارد. به محض برخورد با ناملیمات دلسرد می شود و از قله بلند امید در سراشیب سرخوردگی می افتد (تجربه این قشر را دقیقاً در وقایع اخیر مشاهده خواهیم کرد).

بنابراین، در صورت وقوع تحولات غیرمترقبه (حمله نظامی یا جنگ داخلی) مارکسیست های انقلابی موظفند که جنگ داخلی را به انقلاب و نهایتاً قیام توده ای برای تسخیر قدرت تبدیل کنند؛ و این امر امکان پذیر نیست مگر این که از ابتدا اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر وجود داشته باشد. طبقه کارگر فقط در صورتی می تواند اعتماد به نفس لازم را برای براندازی حکومت به دست آورد که چشم انداز روشنی در برابرش گشوده شود و فرصت بیابد که تناسب نیروها را -که به نفع او در حال تغییر هستند- در میدان عمل بیازماید، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود، ثابت قدم، و بصیر را در بالای سر خود حس کند: حزب پیشتاز انقلابی به عنوان پیش قراول با صلابت و کارآزموده طبقه. انقلاب و قیام نیز مانند جنگ "ادامه سیاست است به طریقی دیگر".

برای نمونه، قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منشویک ها انقلاب آتی روسیه را به دو مرحله تقسیم کردند. در مرحله نخست، آن ها می خواستند برای رشد بورژوازی و سرنگونی تزار، به درون حکومت موقت وارد شده و با اصطلاح رهبری آن، برای انجام یک سلسله اصلاحات رادیکال تر اقدام کنند؛ و در

مرحله دوم، مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و تشکیل حکومت کارگری را پیش بینی می کردند. تجربه این گونه عقاید نشان داد که این عده به عمال و ابزار بی اراده بورژوازی تبدیل گشتند و نهایتاً در صف ضد انقلاب قرار گرفتند.

هم چنین، در دهه قبل از سال ۱۹۱۴، بین الملل سوسیالیست و کل جنبش بین الملل کارگری علیه خطر جنگ، به آموزش و بسیج توده های زحمتکش پرداخت. اما، به محض آغاز جنگ، بسیاری از رهبران سوسیال دمکرات به عقاید شووینیزم درغلتیدند. حمایت شووینیستی از مسأله دفاع ملی از «ماد وطن» امپریالیستی در هر دو جبهه، مترادف با خاتمه دفاع از منافع آتی طبقاتی کارگران شد. «اتحاد مقدس» کارگران و سرمایه داران در برابر «دشمن خارجی» اعلام شد. سوسیال دمکراسی در واقع تبدیل به اسیران "تراست ها" (انحصارات) و سایر سوداگران جنگ امپریالیستی شدند.

بورژوازی و امپریالیزم

یکی دیگر از اصول مارکسیست های انقلابی عدم اتحاد با خائنین به جنبش کارگری است. تجربه جنبش کارگری در سطح جهانی بارها به ما آموخته است که اتحاد با کسانی که کوچکترین احترامی به حقوق دمکراتیک مردم زحمتکش و کارگران نمی گذرند و حتی در سرکوب آنان چه در حکومت و چه از طریق جاسوسی و همکاری با رژیم، شرکت داشته اند، جایز نیست.

می گویند باید از اختلافات درونی هیئت حاکم سود جست و نخست همراه با اصلاح طلبان، اقتدارگرایان را کنار گذاشت. در درون بورژوازی ایران گرچه همواره اختلاف ها و شکاف هایی وجود داشته، اما در چند دهه گذشته و تحت هیچ وضعیتی، شاهد نبوده ایم که نظام، به مثابه یک کل واحد، در لبه پرتگاه

قرار گرفته باشد. حتی در زمان سرنگونی رژیم شاه، بورژوازی (همراه با بخش عمده ای از ارتش و ساواک)، برای حفظ منافع عمومی سرمایه داری، تن به تغییر رژیم داد و به خمینی پیوست (البته با نظارت و توافق امپریالیزم). امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که در روزهای قبل از انقلاب، مذاکرات مخفی ما بین بهشتی و بازرگان (به نمایندگی بورژوازی بازار) از یکسو و سران ارتش و ساواک (به نمایندگی از بخش موجود بورژوازی ایران) از سوی دیگر، تحت داوری ژنرال هویزر (به نمایندگی از امپریالیزم آمریکا) صورت گرفت. معامله از بالا نیز برای کنترل کردن جنبش توده ای (به وسیله خمینی) صورت پذیرفت. بقیه وقایع، تاریخ شکست انقلاب ۱۳۵۷ است. چنان چه بخش های مختلف بورژوازی ایران در گذشته با هم برای سرکوب جنبش کارگری به توافق رسیده باشند، در آینده هم چنین خواهند کرد.

این نظریه در مورد میرحسین موسوی نیز صدق می کند. در حاد ترین برخوردها میان توده های میلیونی با سرکوبگران، ایشان غایب بود. سخنان کلی و محافظه کارانه او، توده های وسیعی را به راه مبارزه خود انگيخته و بدون رهبری سوق داده است. این رهبران اصلاح طلب همانند همتایان خود در بهمن ۱۳۵۷ مجدداً پشت توده ها را خالی کرده و برای "حفظ نظام"، با خامنه ای وارد معامله می گردند یا چه بسا، خود آن ها به عنوان رهبران آتی، به موجودیت نظام ادامه دهند.

تاریخ انقلاب ها و جنگ های معاصر نشان داده است که ترس و واهمه بورژوازی (و امپریالیزم) از طبقه کارگر و جنبش توده ای زحمتکشان، به مراتب بیشتر از مستبدان بورژواست. زیرا با بورژوازی مستبد نهایتاً کنار می آیند، اما با نیروی پیش رونده طبقه کارگر هرگز به آستی نخواهند رسید

(مادام که سرمایه داری پابرجاست، تضاد عمده و اصلی-یعنی تضاد مابین نیروی کار و سرمایه- اجتناب ناپذیر خواهد بود) فراخوان موسوی به مقاومت مردم علیه نیروهای انتظامی، کلّ نظام را به مخاطره خواهد انداخت و موقعیت خود او را نیز کاهش خواهد داد، زیرا منطق این مقاومت منجر به سرنگونی کلّ نظام می گردد.

تکالیف مارکسیست های انقلابی

وظیفه مارکسیست های انقلابی، تحت هر وضعیتی، تدارک برای مداخله در جنبش کارگری است. مارکسیست های انقلابی نقش دیگری به جز قرار گرفتن در کنار کارگران و زحمتکشان ندارند؛ کسانی که به هر بهانه و استدلالی خود را در کنار خائنین به طبقه کارگر- همانند موسوی ها - می یابند، شایستگی آن را ندارند که نام "کمونیست" بر روی خود بگذارند.

با توجه به وضعیت عینی ایران، تنها یک بدیل برای حلّ مسایل جامعه وجود دارد و آن هم سرنگونی رژیم و آغاز انقلاب کارگری است. یک نیروی انقلابی بایستی بطور مشخص و متمرکز در صدد ارتباط گیری با کمیته های عمل مخفی در راستای هماهنگ کردن آن ها برای تدارک اعتصاب اقدام کند. ایجاد «هسته های کارگری سوسیالیستی» برای ارتباط گیری با کمیته های مخفی و ایجاد زمینه برای تشکیل یک «حزب پیشتاز انقلابی» (نه هر حزبی که نام خود را چنین می نهد، بلکه حزبی که به وسیله کارگران پیشرو شناخته شده و مورد اعتماد آنان قرار گیرد) یکی از وظایف عمده مارکسیست های انقلابی در دوره پیش روست. مارکسیست های انقلابی بایستی همراه و در کنار پیشروی کارگری، به ساختن و گسترش این کمیته های عمل مخفی اقدام

کنند، وگرنه نقشی در انقلاب ایران، جز تبدیل شدن به آلت دست بورژوازی، نخواهند داشت.

چنان چه چشم انداز «واقعی»، یک چشم انداز انقلاب کارگری متکی به شوراهای کارگران و زحمتکشان باشد، وظیفه اساسی مارکسیست های انقلابی جهت گیری سیاسی به سوی قشر پیشروی کارگری در راستای تدارک انقلاب آتی خواهد بود. تدارک انقلابی نیز شامل فعالیت مشخص در درون و همراه با این قشر برای فراهم آوردن زمینه مناسب برای تسخیر قدرت و جایگزینی دولت بورژوایی با یک دولت کارگری است. در این میان، برنامه ریزی دقیق، موشکافانه و متمرکز، برای گذار از جامعه فعلی به جامعه و دولت انقلابی آتی، فاکتوری اساسی و از اهمیت حیاتی برخوردار است.

۶ تیر ۱۳۸۸

چشم انداز انقلاب آتی ایران: «سبز» یا سرخ؟

این روزها گرایش‌های مختلف بورژوازی اصلاح طلب درون مرزی و همکارانشان در جبهه اپوزیسیون برون مرزی (سلطنت طلبان، سوسیال دموکرات‌ها و حتی برخی جریان‌ها به اصطلاح "چپ")، تمرکز خود را بر محور دعوای درون هیئت حاکم گذاشته‌اند. اکثر رسانه‌های جمعی و مطبوعات "منتقد" درونی و برونی توجه خود را به جدال میان «اصلاح طلبان» و «اصول‌گرایان» معطوف نموده‌اند. در میان این تبلیغات گسترده، هیچ سخنی از نقش و موقعیت ویژه طبقه کارگر ایران و سابقه مبارزاتی آن برای تحقق دموکراسی به میان نمی‌آید. گویا این طبقه اجتماعی اصولاً وجود خارجی ندارد! (هر چند با نگاه به ماهیت چنین جریان‌هایی، نمی‌توان خلاف این برخورد را هم انتظار داشت).

طرفداران برون و درون مرزی «اصلاح طلبان»، از زندانی شدن رهبران اصلاح طلبان و تظاهر کنندگان به درستی سخن می‌گویند. بدیهی است که تمامی نیروی‌های مترقی اپوزیسیون می‌بایست نه تنها از حقوق دستگیر شدگان و زندانیان تظاهرات اخیر حمایت بدون قید و شرط کنند، بلکه از تمامی زندانیان سیاسی نیز باید حمایت گردد؛ به ویژه رهبران کارگرانی که در طی سال‌های اخیر در صف مقدم مبارزات ضد دولت احمدی نژاد قرار داشته‌اند؛ مانند منصور اسالو و بسیاری دیگر که مدتی طولانی است در زندان‌های رژیم به سر می‌برند. متأسفانه در مورد کارگرانی که در چهار سال حکومت احمدی نژاد زیر شکنجه‌های روحی و روانی و فیزیکی قرار گرفته‌اند هیچ

مطلبی نوشته نمی شود. از شکایات خانواده های «اصلاح طلبان» اظهار نگرانی می کنند (به درستی)، اما کوچکترین اشاره ای به کارگران شرکت واحد و دستگیر شدگان اوّل ماه مه و صدها نفر از دانشجو و زن سوسیالیست و فعالین کارگری که مدّت هاست زیر سخت ترین شکنجه ها قرار گرفته و وضعیّت خانواده های آنان، نمی شود. علت این "سکوت" چیست؟

علت این برخوردهای متناقض پیچیده نیستند. سردمداران اصلاح طلب و سلطنت طلب و سوسیال دموکرات نیز خود دل خوشی از حرکت های مستقل کارگری ندارند. این رهبران اصلاح طلب مانند موسوی و خاتمی نیز برای حفظ امنیت سرمایه (یا به زعم خود "دمکراسی")، چنان چه در جایگاه قدرت قرار گیرند، حرکت ها و اقدامات کارگری (اعتصابات برای بازپس گرفتن حقوق معوقه و ایجاد تشکل مستقل کارگری و غیره) را - که از منظر آنان صد البته اقدامات «غیرقانونی» محسوب می شوند- سرکوب خواهند کرد (چند سال حاکمیت موسوی، رفسنجانی و خاتمی نشان بر این ادّعا است). زیرا خطر ناشی از یک اعتصاب کارگری، برای سرمایه داران، به مراتب عظیم تر از حملات «لباس شخصی ها» و «بسیج»ها به تظاهرات آرام و ساکت طرفداران اصلاح طلبان است. آنان به نیکی واقف هستند، که جریانی مانند بسیجی و لباس شخصی (ادامه دهندگان انصار حزب الله ده نمکی ها و الله کرم ها)، حتی چنان چه برخوردهای افراطی داشته باشند، در نهایت قابل کنترل است. اقدامات رهبران اصلاح طلب حتی در تندترین شکل آن با خامنه ای نماینگر مصالحه با او و اصلاحات از بالا و گرفتن چند امتیاز از وی می باشد. اما آغاز یک اعتصاب کارگری ساده، می تواند پایه کلّ نظام سرمایه داری را به مخاطره

اندازد (نگرانی ای که رفسنجانی ها و برخی از روحانیون قم به کرات به آن اشاره کرده اند).

بنابراین، بی توجهی به موقعیت کارگران ایران از سوی طرفداران «اصلاحات» و همکاران بین المللی شان، قابل درک است. تنها آن هایی که خواهان گسست کامل از رژیم حاکم و براندازی ریشه ای نظام سرمایه داری هستند، می توانند اهمیت نقش تعیین کننده طبقه کارگر را درک کرده و مدافع آن باشند.

سرمایه داری فاقد خصلت ترقی خواهانه است

دولت بورژوازی در ایران از دوره انقلاب مشروطیت و به ویژه پس از «انقلاب سفید شاهنشاهی»، از بالا و به وسیله مداخلات انحصارات بین المللی (امپریالیزم)، تحمیل شد. این مداخله تحمیلی عوارض متعددی به بار آورد. اول، شکل خاصی از سرمایه داری در ایران به وجود آمده که قابلیت رشد نیروهای مولده را از ابتدا از دست داده است. در ایران چه در دوره نظام شاهنشاهی و چه در بیش از سه دهه نظام کنونی، سرمایه داری در عمل نشان داد که به غیر از مداخلات اقتصادی در رشته تجاری (صدور تولیدات نفتی و غیرنفتی) و تولید وسایل مصرفی (کارخانه های لوله سازی، کفش سازی، مونتاز و غیره)، گام دیگری بر نداشته است.

در درون نظام سرمایه داری ایران، برخلاف نظام های سرمایه داری غربی، سیکل های متناوب اقتصادی (شکوفایی، افت و رکود)، مشاهده نمی شوند. آن چه وجود دارد «بحران» است و «بحران» و «بحران». حتی در اوج به اصطلاح «انقلاب سفید» (دهه ۱۹۶۰) که به زعم آقای نیکسون،

ایران به یک کشور نمونه «جهان سوّمی» مبدّل گشته بود، بیکاری، فقر و فساد بیداد می کرد. و یکی از علل اصلی سرنگونی رژیم شاه نیز در همین امر نهفته بود. نارضایتی توده ای در شهرها و گسترش فقرای شهری و بی سامانی در دهات، منجر به قدرت رسیدن دولت خمینی گشت.

ادغام اقتصاد ایران در تقسیم کار بین المللی، منجر به چنین بحرانی گشته است. در نتیجه، «بهترین» و «کاردان ترین» رژیم های سرمایه داری، و «وابسته ترین» آن ها به غرب، قادر به رشد نیروی های مولده و «صنعتی کردن» و جهش تکنولوژیک، نخواهند شد. تولید وسایل تولیدی در ایران (و سایر کشورهای جهان سوم) از سوی امپریالیزم «ممنوع» اعلام شده است! سرمایه داری ایران، بر خلاف آرزوها و آمال سوسیال دمکرات ها و اصلاح طلبان، هرگز خصلت سرمایه داری غربی را به خود نخواهد گرفت.

رقابت جناح های مختلف بورژوازی ایران (اصول گرا، اصلاح طلب، سلطنت طلب، بورژوا دمکرات، جمهوری خواه، سازمان های خرده بورژوا) برای متقاعد کردن امپریالیزم به مثابه آلترناتیو حکومتی آتی در ایران، همه و همه کوشش هایی است واهی که در نهایت و در بهترین حالت به رژیم شبه نظام شاهنشاهی منجر خواهد شد. بورژوازی در کشورهای نظیر ایران در قرن بیست و یکم، توانایی، قابلیت و اجازه اجرای چنین وظایف اساسی دمکراتیک را دارا نیست.

بحران اقتصادی رژیم کنونی

رژیم کنونی ایران نه تنها وارث یک نظام سرمایه داری بحران زای جهان سوّمی است، که اضافه بر آن تضادّ درونی خود را نیز داراست. تضادّ درونی

رژیم نیز از ابتدا و تا کنون بر محور چگونگی احیای یک نظام سرمایه داری مدرن در ایران بوده است. گرایش «اصلاح طلب» کنونی که پایه در سرمایه های «صنعتی»، «مالی» (بورس)، تکنوکرات های بلند پایه دستگاه دولتی، اقشار «روشنفکر» متمایل به غرب، طبقه متوسط مرفه بالای شهرنشین دارد، خواهان برقراری نظامی منطبق با قوانین بین المللی سرمایه داری جهانی می باشد. این گرایش به نمایندگی رفسنجانی، موسوی و خاتمی، طی سال های پیش، با علم کردن عبارات بی معنایی نظیر «جامعه مدنی» در جهت تشکیل یک دولت یکپارچه بورژوازی مدرن و برقراری پیوند تنگاتنگ با دول امپریالیستی گام برداشته است. از دیدگاه این گرایش، امنیت سرمایه در ایران در درازمدت به نفع کل سرمایه داران ایرانی بوده و حیات رژیم اسلامی را به مثابه یک دولت «معقول» و مورد پذیرش در سطح بین المللی، پایدارتر و مستحکم تر خواهد کرد. از اینروست که کلیه نیروی های اپوزیسیون راست و میانه (سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، دمکرات ها و توده ای و اکثریتی های سابق) در دوره خاتمی تا دیروز در "جبهه ۲ خرداد" و امروز در درون "جنبش سبز" قرار گرفته اند. این «جبهه» در واقع خواهان برقراری یک نظام سرمایه داری مدرن از طریق ادغام در سرمایه داری جهانی بوده و تدارکات لازم برای آن روند را زمینه ریزی کرده است. به سخن دیگر، آن ها خواهان نظامی هستند که در محور آن سرمایه داران قرار گرفته اند و نقش و دخالت دولت در حیطه اقتصادی به حداقل ممکن برسد.

از سوی دیگر، گرایش معروف به «اصول گرا» و یا «اقتدارگرا»، خواهان تداوم یک نظام اسلامی (البته هم چنان متمایل به غرب، اما با اخذ امتیازات

بیشتر)، می باشد. پایه عمده این گرایش در سرمایه داران «سنتی» بازار بنا نهاده شده است. «اصولگرایان»، چشم انداز درازمدت سرمایه داری را نادیده گرفته و برای حفظ قدرت خود، منافع کل سرمایه داری را فدای منافع لحظه ای خود می کند. برنامه «اقتصادی» این گرایش، محدود به فروش مواد نفتی و غیرنفتی و پرکردن فوری جیب سرمایه داران بازاری می باشد. این گرایش در مقابل تراکم سرمایه ایستادگی کرده و اکثر مؤسسات را در کنترل دولت یا بخش های شبه دولتی (خودی) قرار داده است.

بیشتر توضیح می دهیم. سرمایه داری ایران در مجموع از همان ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، به خصوص پس از دوران هشت ساله جنگ، در تلاش بود تا به سرمایه داری جهانی پیوند بخورد. سند چشم انداز بیست ساله توسعه ایران در دوره رفسنجانی، که دقیقاً برنامه های دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود، گواه این مدعاست. آن چه که در دوره خاتمی تحت عنوان "طرح ساماندهی اقتصادی" و در دوره احمدی نژاد زیر عنوان "طرح تحوّل اقتصادی" مطرح شد، تمام و کمال ادامه همان سیاست ها بوده و هست (خصوصی سازی، حذف تدریجی سوبسید ها، مالیات بر ارزش افزوده، کوچک سازی دولت، مقررات زدایی - deregulation- و آزادی سازی قیمت ها و الی آخر) با این تفاوت که: الف- جناح رفسنجانی-موسوی، عملاً و صراحتاً به دفاع از سرمایه داری جهانی (امپریالیزم) روی آورده، و ب: جناح احمدی نژاد-خامنه ای و سپاه، ضمن به اصطلاح "اعتراضات" بی پایه در مقابل کشورهای G8 و ایالات متحده در رأس آن، خواهان مذاکره از موضع بالاتر هستند و در نهایت امر همان راهی

را خواهند رفت که امروز رفسنجانی ها و عسگراولادی ها با شدت و حدت به دفاع از آن می پردازند.

درگیری بین این دو جناح، در تحلیل نهایی صرفاً بر سر "سهم" شان است. انتقادهایی که روزنامه های دوّم خردادی به روند خصوصی سازی می کنند، و یا انتقاداتی که روزنامه های هینت حاکمه نسبت به به وام های مشکوک بانک پارسیان و امثالهم داشتند، نشان دهنده درگیری بر سر میزان "سهم" است. در حال حاضر، سپاه و نیروهای مسلح (به عنوان یکی از پایه های دولت فعلی، در کنار مؤتلفه بازار)، مدت هاست که امور اقتصادی را در دست گرفته و این دقیقاً یکی از "مشکلات" جناح رفسنجانی است. به عنوان مثال، همین چندی پیش، ۹۵ درصد سهام شرکت نمایشگاه بین المللی تهران به سازمان تأمین اجتماعی نیروهای مسلح (ساتا) واگذار شد. (البته به یکباره، جناب "امپراطور" - یعنی، عسگراولادی، عنوانی که خودش به خود داده است!- اعتراض کرد و گفت: پیشنهاد بخش خصوصی سه برابر قیمت واگذاری بود. بورس نیوز)^۱ همه این ها مؤید این موضوع است که اصولاً تفاوت ماهوی و بنیادی بین برنامه های اقتصادی این دو جناح نیست (به جز همان مختصری

^۱ - یعنی در خود جناح های حامی رژیم نیز چنین درگیری هایی کاملاً مشهود است. البته این کژتابی به وجود نیاید که ما کسی مثل عسگراولادی را در جبهه رفسنجانی قرار داده ایم. مسأله ساده ای که بعضاً فراموش می شود این است که این دو (به عنوان شاخص دو جریان) یک کل واحدند که در شرایط فعلی، بدون یکدیگر قادر به ادامه حیات نیستند. چندی پس از انتشار این مقاله، شاهد بودیم که عسگراولادی در اجلاس سراسری دبیران استان های مؤتلفه، ضمن ستایش از انتخابات گفت: "حزب مؤتلفه اسلامی با توجه به نام ائتلافی که توسط حضرت امام خمینی (ره) بر آن نهاده شده وظیفه دارد میان جناح ها و نیروهای خودی التیام بخشی و الفت را انجام دهد و ایجاد کند." (ایسنا، ۲۵ مرداد) و اسدالله بادامچیان، قائم مقام دبیر کل حزب، در همان اجلاس گفت: "... خط آقای هاشمی رفسنجانی از اصلاح طلبان جداست و ایشان در خط ولایت هستند" (همان، تأکید از ما)

که پیشتر بیان کردیم) و موضوع اساساً بر سر این است که "چه کسی" می خواهد از این توپره بخورد.

در ایران، قدرت سرمایه تجاری ماقبل سرمایه داری (بخش بازاری) ایران- که از محلّ واردات بی رویه کالاهای مصرفی و قاچاق کالا و دلالی و غیره ارتزاق می کند- بر قدرت سرمایه داری صنعتی (تولیدی) می چربد. این روش، بحران اقتصادی را تشدید کرده است. کار به جایی کشیده که بحران مالی بسیاری از شرکت های بزرگ صنعتی در بخش های خودرو (برای مثال، بدهی شش هزار میلیارد تومان ایران خودرو)، آلومینیوم، کشتی سازی (ورشکستگی شرکت صدرا)، مواد غذایی، کشاورزی، پتروشیمی، صنایع تولید لاستیک، قند و شکر را فرا گرفته است؛ و وفور کالاهای وارداتی در بسیاری موارد حتی امکان فروش محصولات را در بازار داخلی نابود کرده و منجر به این شده که کارگران بهای این ضعف نظام سرمایه داری را در حالت «حقوق معوقه» بپردازند! این روش ها، همراه با تحریم های اقتصادی، حتی صنایع نفت و گاز را، که نقش کلیدی در اقتصاد ایران بازی می کنند، در موقعیتی قرار داده اند که دچار کاهش سالانه ۴ تا ۸ درصد استخراج این مواد شده اند (این درصد معادل ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار بشکه در روز است!). این واقعیت ها بر خلاف نظریاتی است که جناح احمدی نژاد را «سرمایه داری ملی یا بومی» و جناح رفسنجانی را «سرمایه داری بین المللی» می نامند.

بازتاب اقتصادی این وضعیت نا به سامان، بدان معنی است که سرمایه داران «صنعتی» و مدرن متمایل به غرب و تکنوکرات ها و سرمایه داران خارج از کشور، قادر به سرمایه گذاری امن نمی باشند. زیرا نه کنترلی بر سرمایه خود دارند و نه نهادی وجود دارد که امنیت آن را تضمین کند. سران دول اروپایی

قبل از سرازیر کردن سرمایه های خود به ایران در حال مذاکره با سران رژیم در راستای تحقق این وضعیت بوده و نتیجه این زمینه ریزی ها، برقراری روابط حسنه اقتصادی و سیاسی از سوی دول اروپایی و حمایت های کنونی دول غرب از حرکت های اخیر به رهبری اصلاح طلبان است. نباید فراموش کرد که اوباما ها، سارکوزی ها و غیره هیچ اهمیتی به منافع و حقوق دمکراتیک درازمدت مردم ایران و به ویژه طبقه کارگر نمی دهند. این رهبران دول غربی، بارها در عمل نشان داده اند که خواهان منافع سرمایه داران کشورهای خود هستند. این ها تغییرات به سوی «دمکراسی» در ایران را تنها برای آماده سازی زمینه ای برای سرمایه گذاری و چپاول منابع ملی و استثمار مضاعف کارگران ایران، می بینند. چنان چه احمدی نژاد جای خود را با موسوی تعویض کند، این دول با همکاری دولت موسوی در سرکوب کارگران ایران سهم خواهند شد. سرکوب مطالبات به حق کارگران ایران نیز آغازی است برای سرکوب حقوق دمکراتیک کل جامعه در دوره آتی.

نقش انقلابی طبقه کارگر در انقلاب آتی

بدیهی است که حتی چنان چه، رژیم استبدادی خامنه ای - احمدی نژاد مسالمت آمیز کنار رود و دولت نوین موسوی تضاد کنونی را حل کرده و یک جامعه مدرن سرمایه داری احیا کند، هنوز از پس حل مسایل اساسی جامعه بر نخواهد آمد. زیرا، رشد نیروهای مولده و جهش تکنولوژیک در ایران لازمه اش انجام بنیادین یک سلسله تکالیفی است که مقابل جامعه قرار گرفته اند. صنعتی کردن ایران بدون حل مسأله ارضی، حل مسأله ملی، حل مسأله زنان و سایر مسائل دمکراتیک عملی نیست. حل تکالیف دمکراتیک نیز

بایستی همگام با حلّ ریشه‌ای مسایل اقتصادی صورت پذیرد، وگرنه همان مسائل دمکراتیک نیز لاینحل باقی خواهند ماند. حلّ ریشه‌ای مسایل اقتصادی نیز به مفهوم برقراری «اقتصاد با برنامه» (برنامه ریزی اقتصادی مطابق با نیازهای جامعه) است.

بورژوازی ایران چه در دوره حکومت شاه و چه دوره خمینی (و دوره رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد)، به وضوح نشان داده است که قابلیت نه تنها حلّ مسایل اساسی اقتصادی را نداشته، بلکه توان انجام تکالیف بورژوا دمکراتیک (حلّ مسایل ارضی، ملی و جمهوری) را نیز در خود ندارد. این رژیم‌های سرمایه‌داری بارها نشان داده‌اند که تنها با اتکا به زور و ارباب قادر به تداوم حکومت خود هستند. عدم توانایی حلّ مسایل اجتماعی محققاً با نارضایتی و سپس اعتراض‌های توده‌ای مواجه شده و در مقابل این رژیم‌ها راهی جز سرکوب مردم باقی نخواهد گذاشت. این که شکل ظاهری دولت چگونه باشد (تاج‌دار، عمامه‌بسر و یا کروات) تغییری در این امر نمی‌دهد.

اما، طبقه کارگر ایران، با وجود پراکندگی کنونی و عدم آمادگی فوری برای تسخیر قدرت سیاسی، تنها نیرویی در جامعه است که توان حلّ تکالیف لاینحل جامعه ایران را در خود دارد. زیرا منافع درازمدت این طبقه در این امر نهفته است که بدون وقفه و هم‌زمان کلّ تکالیف دمکراتیک (مسأله ارضی، ملی) و سوسیالیستی (کنترل بر تولید و توزیع و اقتصاد با برنامه) را انجام دهد. بدیهی است که برای انجام چنین تکالیفی طبقه کارگر باید در مصدر قدرت قرار گیرد.

قدرت گیری طبقه کارگر و متحدانش، به طور مسالمت آمیز صورت نخواهد پذیرفت. زیرا که کلّ بورژوازی ایران (تمام باند های هیئت حاکم، سلطنت طلبان و سرمایه داران خارج از کشور و خادمان سوسیال دمکرات آنها) با کمک امپریالیزم در مقابل قدرت گیری طبقه کارگر ایران، با تمام قوای مسلحانه و ایدئولوژیک ایستادگی خواهند کرد. از اینرو طبقه کارگر باید برای سرنگونی قهر آمیز رژیم سرمایه داری و متحدان ملی اش، خود را آماده سازد. به سخن دیگر خود را برای یک انقلاب سرخ آماده کند و نه سبز!

طبقه کارگر تنها به اتکا به نیروی خود و مستقل از هر جناح و باند حکومتی و غیرحکومتی می تواند خود را برای انقلاب آتی آماده سازد. عدم شرکت فعال کارگران پیشرو در تحولات چند هفته پیش نیز نمایانگر این واقعیت است که آنان هیچ توهمی نسبت به «جنبش سبز» اصلاح طلبان ندارند. اما به علت عدم سازماندهی سراسری پیشین در وضعیت کنونی قادر به ارائه یک بدیل سرخ نیستند. این کمبود را کارگران تنها با اتحاد سراسری در راستای اعتصاب عمومی و تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی کارگری در آینده می توانند جبران کنند. زیرا، سازماندهی اعتصابات کارگری در راستای سرنگونی پیروزمندانه رژیم، بدون وجود یک حزب پیشتاز انقلابی کارگری غیرممکن است. طبقه کارگر برای کسب اعتماد به نفس و سازماندهی و آماده سازی خود برای انقلاب آتی مبارزات کنونی خود را بر محور مطالباتی مانند کنترل کارگری در کارخانه ها متمرکز می کند. تجربه سه دهه پیش در زمینه اعتراض ها و اعتصابات کارگری، نشان داد که نطفه های اولیه سازماندهی در میان کارگران وجود دارد. تشکیل محافل کارگری و گسترش و هماهنگی آن ها زمینه مساعدی برای سازماندهی کارگری فراهم می آورد.

ایجاد و گسترش هسته های کارگری سوسیالیستی مخفی همراه با پیشروی کارگری، برای تدارک نظری و عملی روند انقلاب و در راستای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی، تعیین کننده است.

امروز، با تحولات اخیر در میان جوانان و رادیکالیزه شدن جنبش، شاهد تبنای هر چه بیشتر رهبران «اصلاح طلب» با سرمایه داران درونی، بیرونی و امپریالیزم خواهیم بود. در جامعه ایران نشانه هایی از گرایشات گریز از مرکز در درون طیف اصلاح طلبان به چشم می خورد، و این روند شدت خواهد یافت. بدیهی است که جنبش ضد استبدادی کنونی نیاز به رهبری خواهد داشت. این رهبری تنها رهبری طبقه کارگر است. اکنون زمان آن فرا رسیده است که کارگران پیشرو وارد میدان شده تا از موقعیت نسبتاً ضعیف رژیم و بورژوازی برای پیشبرد منافع و تحقق خواست های دیر هنگام خود حداکثر استفاده را برده و کارهای ناتمام اعتصابات چند سال پیش را به فرجام برسانند. با چنین اقداماتی، طبقه کارگر در موقعیت قرار می گیرد که جنبش توده ای کنونی را تقویت کرده و بدیلی به رهبری «اصلاح طلبان» ارائه دهد. اما امروز، برای برداشتن گام نخست، در صدر مبارزات کارگران پیشرو، یک مطالبه و اقدام قرار گرفته است: **تدارک برای اعتصاب عمومی!**

۱۴ مرداد ۱۳۸۸

چرا اصلاح طلبان از سرنگونی هراسانند؟

در دوره کنونی، مشاهده سرکوب های لجام گسیخته مزدوران رژیم و بهت و ناباوری بخش اصلاح طلب هینت حاکم در رویارویی با شرایطی که به گمان من حتی تصور آن را هم نداشت، چه رسد به آن که برای پاسخگویی به آن برنامه ای از پیش مشخص داشته باشد، موضوع سرنگونی رژیم را باری دیگر و به طوری جدی بر سر زبان ها انداخته است. با این تفاوت که این بار، طرح چنین موضوعی تنها به نیروهای اپوزیسیون سرنگون طلب محدود نمی شود. بلکه حتی سردمداران رژیم نیز، با مشاهده حرکت های رو به گسترش و غیرقابل کنترل کارگران و سایر اقشار مردم و سرعت تشدید اختلافات جناح های داخلی خود سخت نگران شده اند و این گونه است که همواره نسبت به ضرورت حفظ کیان جمهوری اسلامی هشدار می دهند؛ چنین هشدارهایی به وضوح در سخنرانی های هاشمی رفسنجانی، منتظری و اخیراً سخنرانی محسن کدیور زیر عنوان "سقوط جمهوری اسلامی" به میان آمده است. نگرانی سردمداران رژیم از طرح موضوع سقوط نظام اتفاقی و بی اساس نیست. در این راستا سردمداران رژیم، براندازی خود را به تدریج محتمل شمرده و به هر وسیله خواهان مسدود کردن این روند طبیعی هستند. سرکوب های اخیر جوانان در خیابان ها و کشتار و شکنجه آنان به ویژه در بازداشتگاه «کهریزک» نمایانگر این واقعیت است. بدیهی است که رژیم اگر واهمه ای از فروپاشی خود نداشت، به چنین سطحی از سببیت و تهاجمات

وحشیانه و ردیلانه در نمی غلتید. می توان به جرأت ادعا کرد که موضوع سرنگونی (چه در سطح تبلیغ ضرورت و تدارک آن و چه از دیدگاه نفی آن - که عمدتاً از سوی اصلاح طلبان و حامیانشان در میان مردم موعظه می شود-) هم اکنون در میان عدهٔ بیشماری از مردم ایران طرح گشته است. قابل ذکر است که سیاست اصلاح طلبان بر این محور استوار است که از این "سقوط" با رفرم های سطحی اجتماعی جلوگیری به عمل آید؛ رفرم هایی از بالا و در داخل خود سیستم. میر حسین موسوی به هیچ وجه خواهان این سقوط نیست. او بارها به این موضوع اشاره کرده است. برای نمونه اخیراً تأکید کرده است که: "شعرهایی مورد حمایت راه سبز میلیونی مردم است که فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی نرود. خواستهٔ مردم دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن است و شعر جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد در بیان این جنبه از مطالبات آنان نقش راهبردی دارد" (وب سایت قلم، ۱۰ مرداد ۱۳۸۸ - تأکید از ماست) این عبارات به قدری گویا و البته سخیف است که نیازی به توضیح ندارد؛ و اصولاً اوج بلاهت است اگر کسی فکر کند چنین سخنانی از سوی موسوی، تنها حکم "تاکتیکی" بی خطر برای پیشبرد مبارزه را دارد (ادعایی که حضراتی هم چون عباس میلانی تلویحاً و یا صراحتاً مطرح می کنند)

از این رو برجسته کردن چند نکته حائز اهمیت است:

با وجود بروز اختلافات بسیار حاد میان باندهای هیئت حاکم، همواره همهٔ آن ها دست کم در یک مورد اتفاق نظر داشته و دارند: حفظ نظام جمهوری اسلامی! آن ها همگی به شکل سیستماتیک، چه در اظهاراتشان و چه در عمل، مخالفت شدید خود را با سرنگونی رژیم اعلام داشته اند. اتفاق نظر و

عمل آن‌ها در سرکوب حرکت‌های اعتراضی دانشجویی، به خصوص خیزش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، و سرکوب کارگران و زنان تا پیش از رویدادهای جاری و نگرانی‌شان در مورد "سقوط جمهوری اسلامی" در برهه فعلی، همگی دالّ بر این اتفاق نظر است. البته مخالفت «اصول‌گرایان» با مشی براندازی طلبی، نیازی به توضیح ندارد. زیرا این جناح به طور کلی، سکن قدرت سیاسی را در دست داشته و با براندازی رژیم، موقعیت سیاسی و به ویژه منافع مادی خود را از دست خواهد داد. مزدوران این جناح از هیچ جنایتی فروگذار نیستند. همان‌طور که در تظاهرات خیابانی اخیر نشان داده اند؛ این مزدوران رژیم به سوی کسانی آتش گشودند که شعار "الله اکبر" سر داده بودند. به وضوح ملاحظه شد که این مزدوران تنها به منظور حفظ منافع مادی‌شان (وام با بهره نازل، اتومبیل، دستمزدهای هنگفت، امکانات سفر تفریحی به خارج برای خود و خانواده‌شان و به طور کلی دسترسی به تمامی خدمات رفاهی) است که با این بی‌رحمی غیر قابل وصف دستور سلاخی مردم عادی کوچه و خیابان را صادر می‌کنند. آن‌ها در مقابل خود یک عده ملحد و "کمونیست" مسلح نمی‌بینند که به علت اختلافات ایدئولوژیک و یا احیاناً دفاع از خود به روی آن‌ها تیراندازی کنند؛ آن‌ها در مقابل خود مردمی را می‌بینند که با خواست برکناری آن‌ها از قدرت، منافع طبقاتیشان را تهدید خواهند کرد.

اما، «اصلاح طلبان» چه؟

مدافعان «اصلاح طلبان» و همراهان سلطنت طلب و سوسیال دموکراتیکشان در خارج، همواره تأکید بر این داشته‌اند که سرنگونی فی‌نفسه پدیده زشت

سیرتی است که در هر مورد منجر به خون ریزی و کشتار جمعی و هرج و مرج می گردد. به زعم آن ها «معقول» ترین و «مطمئن» ترین روش همانا تغییرات «گام به گام» و «آرام» در درون نظام موجود است. هم چنین مدعی اند که این روش نه تنها عاری از خشونت است، بلکه نهایتاً با اعمال فشار تدریجی منجر به تغییراتی بنیادین در جامعه خواهد شد. آن ها بر این عقیده اند که گویا «اصلاحات» نظام موجود، نتایج مطلوب تری نسبت به «سرنگونی نظام» به بار خواهد آورد. آن ها نیروهای «خواهان سرنگونی» را «عجول» و بی ارتباط با واقعیت های اجتماعی، و حتی "نادان" می پندارند و نظریات آن ها را مغایر با خواست و مطالبه کنونی مردم ایران قلمداد می کنند (یا به عبارتی این چنین وانمود می کنند).

واقعیت اینست که تمامی این استدلالات خلاف واقعیت اند! انگیزه واقعی طرح این مطالب را می باید در جای دیگری جستجو کرد. اول، نیروهای مارکسیست انقلابی از آن رفرم هایی دفاع می کنند که پیامد یا نتیجه فرعی مبارزات انقلابی توده های زحمکنتش باشد؛ یعنی رفرم هایی که از پایین ایجاد و در حقیقت به بدنه نظام تحمیل شده باشد. چنین رفرم هایی در حقیقت بخشی از مبارزه انقلابی توده های تحت ستم است.

دوم، آن چه که طی یکی دو ماهه گذشته رخ داد، بی اعتباری نظرات این آقایان را به خوب نشان داد. مادامی که دولت، تمامی منافذ اعتراض را می بندد و کوچکترین واکنشی را با دار و درفش پاسخ می دهد، استفاده از ابزار قهر و خشونت کاملاً بدیهی است. اما شاهد بودیم که چگونه این قدیسین زمانه، که گویا در دوران حیات پربرکت جمهوری اسلامی کوچکترین نقشی از

تسویه حساب ها و سرکوب ها نداشته اند، در اوج کشتارهای رژیم، مردم را به روش های مسالمت آمیز تشویق می کردند)

سوم، اصلاح طلبان عمدتاً بخشی جداناپذیر از هنیت حاکم «جمهوری اسلامی» بوده و «سرنگونی» رژیم را با سرنگونی خود یکی می دانند. همه آن ها از ابتدا در سازماندهی «انقلاب اسلامی» (بخوانید سرکوب انقلاب مردم) دست داشته و پرچم دار آن بوده اند. میرحسین موسوی خود یکی از همین مهره ها بوده است. تمامی آن ها در سرکوب مردم ایران در طی بیش از سه دهه سهیم بوده اند. حتی به اصطلاح «چپ» ترین بخش آنان که امروز دم از «آزادی» مطبوعات می زنند، خود از مسببین اصلی سرکوب مطبوعات و آزادی بیان بوده اند. کسی مانند کروی که امروز تجاوز جنسی به زندانیان را افشا می کند، چگونه دهه سیاه شصت و تجاوز به زنان زندانی را فراموش می کند و ابداً کلمه ای در این مورد نمی گوید؟ گرچه برخی رهبران این گرایش هم اکنون در زندان به سر می برند، اما هیچ یک منکر اصل حفظ کلیت نظام موجود نیست. آن ها نیز موقعیت خود را با سرنگونی رژیم در مخاطره می بینند. تشکیل «جنبش سبز»، و در پیش «جبهه دمکراتیک مردم ایران» و یا جبهه های وابسته به آن نظیر «جبهه متحد کارگران» و «جبهه متحد دانشجویان» همه برای حفظ (و نه نابودی سیستم) و جایگزینی آن با یک نظام به زعم خودشان دمکراتیک، طراحی شده اند. آقای اکبر گنجی که به مثابه «قهرمان» آزادی معرفی شده است و اخیراً در آمریکا در حمایت از قربانیان رویدادهای جاری ایران دست به اعتصاب غذا زد، خود سال ها از ایدئولوگ های سپاه پاسداران و اعضای وزارت اطلاعات بوده و در سرکوب مردم سهیم بوده است (البته مارکسیست های انقلابی همواره از

حقوق دموکراتیک همین افراد نیز که دوره ای در زندان های رژیم به سر می برده اند، به درستی دفاع نموده اند.) امّا، چگونه افرادی که تا دیروز با کثیف ترین نهادهای حاکمیت کار می کرده اند، بدون حتی نقدی ریشه ای به گذشته خود و با طرح شعارهای خودساخته ای چون «می بخشیم، ولی فراموش نمی کنیم»، برای ایران، دموکراسی به ارمغان خواهند آورد؟ بدیهی است که سرنگونی آدمکشان و سرکوبگرانی که اینک بر اریکه قدرت نشسته اند، موقعیت کسانی را که خواهان حفظ نظام جمهوری هستند، به مخاطره می اندازد.

چهارم، طرفداران «اصلاحات» نه تنها خواهان حفظ نظام اسلامی هستند، بلکه خواهان اصلاح این نظام در راستای دگردیسی به یک نظام سرمایه داری مدرن می باشند. اختلاف آن ها با باند دیگر نه بر محور ایجاد یک جامعه «دموکراتیک» واقعی است، و نه بر سر ایجاد نظامی که در آن استثمار اکثریت جامعه (کارگران و زحمتکشان) وجود نداشته باشد. اختلاف عمدتاً پیرامون «شیوه» و «آهنگ» برقراری همان نظام، امّا با چهره ای «نوین» است. بی شک اگر رژیم وجهه ای «دموکراتیک» برای خود دست و پا کند (و یا آن گونه اصلاح طلبان به کرات می گویند «آبروی رژیم در مجامع بین المللی حفظ شود») برقراری ارتباط (و به عبارتی ادغام در نظام سرمایه داری جهانی و پیمودن راه رشد سرمایه داری متعارف) به آن شکلی که اصلاح طلبان در رویایش به سر می برند، به راحتی صورت خواهد پذیرفت. «اصلاح طلبان» کنونی نیز مانند همقطاران خود خواهان استثمار کارگران و تمامی اقشار زحمتکش هستند. امّا، به سبک یک نظام سرمایه داری مدرن و مرتبط با دول امپریالیستی. با این تفاوت که استثمار کارگران برای بازسازی سرمایه داری

در ایران نیاز به سرعت و شدت مضاعف خواهد داشت. استثمار مضاعف کارگران نیز محققاً به دستگاه سانسور، اختناق و پلیس نیاز خواهد داشت. بدیهی است که اصلاح طلبان فعلی، اگر موفق به کسب قدرت نیز شوند، بایستی با زور سرنیزه حکومت خود را بر مردم تحمیل کنند. مسأله فقط زمان و شیوه اعمال زور است و نه گسست از روش های سابق سرکوب.

از این زاویه نیز، اصلاح طلبان موافق سرنگونی رژیم کنونی نیستند. سرمایه داران درون و برون مرزی (و خادمان سوسیال دمکرات آن ها)، تحت هیچ وضعیتی تن به سرنگونی یک نظام سرمایه داری (حتی بدترین آن مانند رژیم کنونی) نمی دهند. ترس و واهمه سرمایه داران از سرنگونی ای که منجر به یک حکومت دمکراتیک کارگری گردد، به مراتب بیشتر از ترس آن ها از «لباس شخصی ها» و طرفداران خامنه ای است! زیرا که با حزب الله نهایتاً (با کمی تقلا، فشار و تبنانی) می توان کنار آمد، اما با یک حکومت ضد سرمایه داری و معتقد به دمکراسی کارگری، هرگز!

۲۵ مرداد ۱۳۸۸

آیا سرنگونی مترادف با قتل عام و خونریزی است؟

اصلاح طلبان، سال هاست که برای حفظ وضع موجود و مشخصاً علیه تفکر سرنگونی رژیم و تدارک برای انقلاب، کارزار تبلیغاتی وسیعی به راه انداخته اند، با این ادعا که امر سرنگونی مترادف است با گسترش «خونریزی» و «کشتار جمعی»؛ تمام این ادعاها خلاف واقعیت های تاریخی هستند.

این امر صحیح است که در هر انقلابی عده ای کشته می شوند. اما، تاریخ همواره نشان داده است که کشتار و قتل عام را همواره نیروهای «ضد انقلاب» و ارتجاعی بر جامعه تحمیل کرده اند. در آستانه انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم شاه کشتار جمعی و قتل عامی رخ نداد! اما کشتار و قتل عام ها درست زمانی آغاز شد که یک دولت سرمایه داری جدید، یعنی رژیم جمهوری اسلامی، به جای رژیم کهنه سابق مستقر گشت. رژیم خمینی، پس از خلع سلاح از مردم، دست به تهاجمی همه جانبه زد (یورش وحشیانه به کردستان، ترکمن صحرا و خوزستان، بعد ها کشتارهای دهه شصت و به خصوص شهریور سال ۶۷ و الی آخر) کشتاری که رژیم خمینی از طریق سرکوب و جنگ بر مردم ایران تحمیل کرد به مراتب بیشتر از آن چیزی بود که در حین انقلاب رخ داد. کشتاری که رژیم کنونی (در دوره حضور یا عدم حضور اصلاح طلبان) در طی یک دهه گذشته انجام داده است (از قتل های

زنجیره ای و حذف عناصر اپوزیسیون داخل یا خارج کشور گرفته تا وقایع دردناکی چون کشتار خاتون آباد در بهمن ۸۲ تا سرکوب های یکی دو ماه گذشته پس از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (اگر نگوییم بیشتر که کمتر از کل انسان هایی نبوده است که در آستانه انقلاب جان باختند.

در ایران طی نیم قرن گذشته، سرکوب و اختناق از سوی دو رژیم شاه و خمینی و پس از استقرار حاکمیت شان بر مردم اعمال شدند. «ساواک» و «ساواما» مسئول ناپدید شدن و به قتل رسیدن عده بی شماری از مبارزان راه آزادی بوده اند. به عبارت دیگر، مسببین اصلی کشتارها، دولت های حاکم سرمایه داری بوده اند. درست برعکس، در دوره چند ماه آغازین انقلاب ۵۷، جامعه از نظم، استواری و آرامش بسیاری برخوردار بود. مردم مسلح در شهرها، نظم و امنیت عمومی را به بهترین نحوی که در تاریخ بی سابقه بود، برقرار نمودند. زیرا مردم عادی ماهیتاً نه جنایتکار هستند و نه خواهان به کارگیری خشونت. تنها دولت سرمایه داری و کسانی که بر رأس آن قرار دارند هستند که به منظور حفظ منافع طبقاتی و قدرت سیاسی خود، دست به کشتار و قتل عام می زنند و مردم را در جایگاهی قرار می دهند بالضروره از ابزار قهر و خشونت استفاده کنند. همانند مزدورانی که امروز در حال شکنجه و قتل جوانان ایران در زندان ها می باشند. در سایر انقلاب ها نیز چنین بوده است. چنان چه جوانان از روز نخست اعتراضات خیابانی توصیه های موسوی ها را نمی پذیرفتند و در خیابان ها، در مقابل مزدوران مسلح رژیم دست تسلیم بالا نمی برند و سکوت نمی کردند، اگر آن ها خود را برای دفاع از خود و مقابله با چماق داران و لباس شخصی ها آماده می کردند، شعارها و مطالبات خودشان را با صدای بلند فریاد می زدند، برای مقابله درازمدت به سازماندهی

و برنامه ریزی می پرداختند، مطمئناً امروز، هم عزیزان کمتری را از دست می دادند و هم در موقعیت بهتری برای سرنگونی این نظام قرار می گرفتند. درود بر جوانان دلیر ایران که امروز بر خلاف توصیه های موسوی ها در خیابان در مقابل اوباش و مزدوران رژیم مقاومت می کنند. درس های ناشی از این مقاومت در تاریخ ایران به ثبت خواهد رسید.

۲۷ مرداد ۱۳۸۸

آیا سرنگونی رژیم ضروری است؟

«انقلاب»، مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. انقلاب زمانی رخ می دهد که جامعه دچار بحرانی دائمی شده و حکومت کنندگان کنترل قدرت سیاسی را از دست داده و حکومت شونندگان سران حکومت را نپذیرند. در ایران، دولت هم اکنون در چنگ عده ای است که مدت هاست قابلیت خود را برای حکومت از دست داده اند. اختلافات و شکاف های درونی هیئت حاکم این وضعیت را به مراتب وخیم تر کرده است. (و دقیقاً شاهدیم که چگونه دو جناح به ظاهر متخاصم رژیم سعی در پرکردن این شکاف دارند) سعی برای سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی، ایجاد دموکراسی و حل مسائل اقتصادی، دولت ناگزیر باید به دست طبقاتی بیافتد که توان انقلابی و قدرت حل مشکلات را دارا باشند. در جامعه ایران وظایف اجتماعی لاینحلی در مقابل مردم قرار دارند: حل مسئله دموکراسی، مسائل ملی، مسئله ارضی، مسئله زنان و جوانان (وظایف دمکراتیک) از یک سو، همراه با حل مسائلی مانند ایجاد اقتصاد برنامه ریزی شده و اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع (وظایف سوسیالیستی) در دستور کار قرار گرفته اند.

تنها با سرنگونی کامل رژیم و جایگزینی دولتی که در عمل قابلیت حل وظایف جامعه را دارا باشد، می توان به آینده ای دمکراتیک و آزاد برای کلیه مردم ایران امیدوار بود. به سخن دیگر، هم اکنون در ایران رشد نیروهای مولده و جهش صنعتی که لازمه ایجاد دموکراسی و رفاه اجتماعی است، در تناقض با مناسبات تولیدی قرار گرفته است. حافظ اصلی این مناسبات تولیدی واپس گرا، همانا دولت سرمایه داری کنونی است. پس، برای گشایش دمکراتیک و اقتصاد شکوفا، دولت سرمایه داری (از هر نوع و با هر

ظاهری) باید کنار گذاشته شود. سرنگونی چنین دولت هایی از یک نیاز عینی و مادی بر می خیزد و صرفاً یک «شعار» انقلابی نیست. مارکسیست های انقلابی بر خلاف سرمایه داران، خواهان خونریزی، جنگ افروزی و هرج و مرج نمی باشند. آنان خواهان آن هستند که کلیه افراد جامعه از رفاه برخوردار شده و ستم و استثمار و زورگویی برای همیشه از جامعه رخت ببندد. اما، دولت سرمایه داری ایران، بنا به ماهیت خود، سیر چنین روندی را مسدود می کند. چنان چه دولت سرکوبگر سرمایه داری، به صورتی مسالمت آمیز کنار می رفت و سرنوشت جامعه را به اکثریت مردم می سپرد، دیگر نیازی به براندازی آن و سازماندهی انقلاب نمی بود. اما، تاریخ نشان داده است که دولت های سرمایه داری برای حفظ منافع اقلیتی در جامعه و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید (یا در شرایط ویژه ایران، در دست گرفتن رانت) از هر شیوه ای استفاده کرده و اختناق و سرکوب را با ارگان های سرکوبگر خود (پلیس و ارتش و در ایران، بسیج و سپاه و غیره) بر مردم تحمیل می کنند. آن چارچوب های قانونی نیز که بسیاری مبارزه را به آن محدود می کنند، چیزی جز یک روبنا برای حفظ مناسبات استثمارگرانه جامعه سرمایه داری نیست؛ پس ضرورت سرنگونی از ذات همین دولت ها برخاسته و تنها نیروی محوری آن نیز طبقه کارگر و اقشار زحمتکش است. طبقه ای که هیچ چیز جز زنجیرهایش را برای از دست دادن ندارد، طبقه ای که تا به آخر تکالیف عقب افتاده دمکراتیک جامعه همراه با تکالیف سوسیالیستی را انجام خواهد داد و همانند لکوموتیوی کل قشرهای تحت ستم را به سوی آینده بهتر راهنما خواهد شد.

آیا امروز طبقه کارگر آماده سرنگونی است؟

در یک کلام، خیر! طبقه کارگر (به مفهوم عام کلمه) به مثابه تنها نیروی تعیین کننده در انقلاب آتی، امروز در موقعیت سرنگونی رژیم و کسب قدرت سیاسی قرار ندارد. پراکندگی، فقدان امکان سازماندهی و تنزل در اعتماد به نفس، نبود تشکیلات و رهبری در درون طبقه کارگر - که همگی خود ناشی از اعمال سرکوب و اختناق و مهم تر از این ها، فشارهای شدید اقتصادی در دوره پیش بوده - طبقه کارگر را به حاشیه رانده است و از همین روست که سُکان مبارزات ضد استبدادی در این دوره به دست دانشجویان، زنان و نویسندگان، به مثابه حسّاس ترین اقشار اجتماعی، افتاده است. اما، همان طور که تاکنون مشاهده شده است، مبارزات این اقشار تحت ستم (هر چند انقلابی و راسخ) بدون شرکت و حضور فعال و متشکل طبقه کارگر، به نتیجه مطلوب و تعیین کننده نرسیده و نخواهد رسید.

طبقه کارگر در وهله نخست نیاز به استقرار خود به مثابه یک «طبقه» دارد. به سخن دیگر، این طبقه به بهبود وضعیت اقتصادی، تضمین کار دائمی و حلّ مشکلات روزمره (خوراک، پوشاک، مسکن و بهداشت) نیازمند است. تا زمانی که این مسایل ابتدایی حل نشوند، اعتراض ها و مبارزات کارگران پراکنده و غیرمتشکل خواهد بود. البته هر روزه به تجربیات ضد سرمایه داری کارگران افزوده می شود. به ویژه آن که بخشی از کارگران (پیشروی کارگری) که از موقعیت اجتماعی، توان و تجربه متفاوتی برخوردارند، به صورت مداوم

در صحنه مبارزاتی حضور داشته و امر سازماندهی کارگران را به عهده گرفته اند (بعداً مفصل تر توضیح داده خواهد شد).

به عبارت دیگر، وضعیت عینی برای سرنگونی و انقلاب کارگری آماده است، اما شرایط ذهنی برای آن هنوز آماده نیست و به همین جهت تدارکات برای تحقق آن، ضروری می باشد. این مسأله (یا تناقض) اصلی است که در مقابل پیشروان طبقه کارگر (و نیروهای انقلابی) قرار گرفته است. در حال حاضر، یافتن راه حل واقعی و پرکردن این خلأ عینی، به یکی از وظایف محوری نیروهای انقلابی مبدل گشته است.

انحرافات چپ از مفهوم سرنگونی رژیم

انحرافات نظری سرنگونی طلبان اپوزیسیون چپ (نیروهایی که خود را کماکان «کمونیست» پنداشته و به نوعی از جمهوری شورایی و حکومت کارگری حمایت می کنند) عموماً به سه دسته تقسیم می شوند:

دسته اول، آنان که با ادعای نمایندگی از جانب کارگران، خواهان تشکیل حکومت متکی بر حزب و تشکیلات خود هستند.

دسته دوم، آنان که به نام کارگران، توجه خود را معطوف به اختلاف های درونی رژیم کرده و در اتحاد با «بخش رادیکال اصلاح طلبان غیرحکومتی» خواهان سرنگونی رژیم اند.

دسته سوم، آنان که در دفاع از کارگران، به طرح شعارهای کلی، مانند براندازی «انقلابی» یا «سوسیالیستی» رژیم و تشکیل حکومت شورایی و انتقال «آگاهی» و «دانش سوسیالیستی» به درون طبقه کارگر به وسیله «سازمان» ها یا «هسته» های خود، بسنده می کنند.

هر سه دسته دچار انحرافات هستند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود:

دسته نخست، دچار انحراف «خود- محور بیانه» گشته، و به مفهومی «کودتا گرایانه» از انقلاب کارگری رسیده است. این قبیل «احزاب» با استفاده از امکانات مادی خود برای تبلیغات عمومی ضد رژیم در خارج، به این نتیجه رسیده‌اند که گویا کارگران پیشرو، توان و قابلیت سازماندهی انقلاب آتی را نداشته و نیاز وافر به یک «رهبری» دارند- رهبری‌ای که کفایت با تبلیغات اینترنتی و رادیویی از خارج حداقل «یک میلیون» نفر را به خود جلب کند و سپس تسخیر قدرت نماید! ایده «کمونیسم کارگری» نیز برای پرکردن این خلأ ابداع شده است. بنابر اینگونه «استدلال‌های منطقی»، «حزب» (به قول خودشان حزب بلشویک!) و «رهبران» معرف‌ی گشته، «رهبر» (به قول خودشان لنین!) معین شده، ایستگاه رادیویی و اینترنتی به کار افتاده و آن چه باقی مانده، تنها پیوستن کارگران به صفوف حزب است! به زعم این دسته، شعار سرنگونی، «حکومت کارگری» و «جمهوری سوسیالیستی»، با پذیرش این نوع «حزب»‌ها پیوند خورده است.

بدیهی است که این روش از کار سطحی و کودکانه، نمی‌تواند در انطباق با نیازهای پیشروی کارگری باشد. صرف نظر از برنامه‌ناروشن و عملکرد قیم‌مآبانه اعضای این حزب، کارگران پیشرو خواهان تشکیلاتی مشخص‌تر، ملموس‌تر و بر بنیاد نیازهای واقعی خود کارگران می‌باشند- چیزی که این دست احزاب به کلی فاقد آن هستند- کارگران پیشرو خواهان ایجاد حزب خود، که همانا حزب کارگری واقعی است، می‌باشند. زیرا حزبی که در روند مبارزات ضد سرمایه‌داری در درون کشور و به وسیله کارگران پیشرو ساخته می‌شود، تفاوت کیفی عمیقی با سایر حزب‌های خارج از کشور دارد. برنامه

محافل کارگری به مراتب رادیکال تر و مرتبط تر به مسایل کارگران است، تا برنامه های نیم بند این احزاب. (برنامه هایی فاقد مطالبات انتقالی کارگری که تنها به یک سلسله کلیات بی ارتباط با مسایل روز کارگران - آن هم با اشتباهات فاحش تنوریک - اکتفا می کند) تاکتیک های پیشروی کارگری متکی بر طرح «کنترل کارگری» و ایجاد تشکل های مستقل کارگری به مراتب مؤثرتر از طرح تخیلی تشکیل «مجامع عمومی» این حزب است. مهم تر از همه، عدم حضور سیاسی این قبیل تشکل های خود-محور بین، در درون جنبش زنده کارگری ایران، نشان دهنده عدم ارتباط پیگیر و سازنده آن با بدنه اصلی، یعنی جنبش کارگری است. در دنیای واقعی و غیرتخیلی، چگونه می توان توقع داشت که مثلاً چند ده روشنفکر در خارج از کشور (حتی مجهز به عالی ترین تتوری و برنامه انقلابی و عملکرد رادیکال) با صدور «دستور عمل» (بخوانید نسخه) برای کارگران، بدون انجام کار مشترک با آن ها و آشنایی با زندگی و مسایل روزمره شان، چند میلیون را به حزب خود جلب کنند؟ مگر این که تصور شود این چند میلیون نفر، افرادی بی اراده و غیرسیاسی هستند. در این صورت است که نام چنین عملی را «انقلاب کارگری» نمی توان گذاشت و باید آن را نوعی «کودتا» دانست.

از دیدگاه پیشروی کارگری اگر قرار باشد که پس از سرنگونی، دولت جایگزین، نماینده یک گرایش «خرده بورژوای رادیکال» باشد، بهتر است اصولاً چنین براندازی ای شکل نگیرد. زیرا در بهترین حالت، سناریویی مانند دخالت ساندنیست ها در انقلاب نیکاراگونه تکرار خواهد شد و براندازان پس از دوره ای، قدرت را دو دستی تحویل بورژوازی خواهند داد (البته چنین احزابی هرگز به گرد پای سازمانی نظیر ساندنیست های در دوره قبل از

سرنگونی سوموزا نخواهند رسید- چه به لحاظ شیوه مبارزاتی، چه پایگاه اجتماعی و چه برنامه). کارگران ایران در این نوع سرنگونی منفعتی نخواهند داشت. این قبیل طرح های کودتا گرایانه، در نهایت منجر به عقب افکندن سرنگونی رژیم به تشکیل حکومت کارگری، می شود. زیرا برای کارگران پیشروی کمونیست، مسأله سرنگونی رژیم و ماهیت دولت آتی که قرار است جایگزین آن شود، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند.

دسته دوم موضع اپورتونیسیم یا «فرصت طلبانه» اختیار و شعار سرنگونی رژیم را، با استدلال های بی اساس، همواره موکول به «اتحاد» با بخشی از جناح های رژیم کرده است و در نتیجه عملاً استقلال کارگران را مورد سوال قرار می دهد.

می گویند، «به جرأت می توان گفت که سرنگونی جمهوری اسلامی آشکارا در افق بی واسطه مبارزات توده های میلیونی مردم قرار گرفته است». اما، همواره چشم امید به اختلافات درونی رژیم دوخته و به دنبال «بخش رادیکال اصلاح طلبان غیرحکومتی» است، تا با آن ها سرنگونی را سازمان دهد! چنان چه وضعیت عینی برای سرنگونی آماده باشد و چنان چه مبارزات «ضد استبدادی و ضد مذهبی حاکم» در جریان باشد (که چنین است)، یک نیروی انقلابی باید توان «بالقوه» و حتی ضعیف طبقه کارگر را به یک نیروی «بالفعل» و جریان نیرومند تبدیل کند، نه این که به دنبال «اصلاح طلبان» روانه شود. انقلابیون واقعی باید نقش «رهبری» طبقه کارگر را از هم اکنون تبلیغ و ترویج کرده و اتحاد اقشار ناراضی اجتماعی را به دور برنامه انقلابی طبقه کارگر بسیج کنند و نه این که به نام کارگران و «سوسیالیزم» مصالحه با بورژوازی را تبلیغ نمایند. این روش از سرنگونی به سبک این قبیل

سازمان ها، هیچ گاه در تاریخ به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان تمام نشده است. آن ها متکی بر تزه‌های استالینیستی «انقلاب دو مرحله ای»، همواره خواهان «انتلاف» با بخشی از بورژوازی بوده اند. گرچه صحبت های «رادیکال و انقلابی» به میان می آورند و خود را وابسته به کارگران معرفی می کنند، اما در عمل به دنبال بخشی از بورژوازی راهی می شوند و استقلال کارگران را نفی کرده و امر سرنگونی دولت بورژوایی را مسدود می کنند.

بدیهی است که سرنگونی رژیم سرمایه داری و جایگزینی آن با رژیمی که بخشاً متشکل از بورژوازی باشد، آن سرنگونی ای نیست که مد نظر کارگران باشد. کارگران در چنین براندازی ای ذی نفع نخواهند بود و طبعاً در آن شرکت نخواهند کرد. زیرا آن ها در چنین وضعیتی محققاً فاقد قدرت ضروری برای پیشبرد اهداف خود خواهند بود.

دسته سوم به انحرافات «فرقه گرایانه» و «انفعال گرایانه» (پاسیفیسم) در غلته شده است. این طیف از رهبران و اعضای سابق سازمان های «چپ»، گرچه به ظاهر شعارها و نظریات مترقی و «انقلابی» را انعکاس می دهند، اما همه در لاک های فرو بسته خود باقی مانده و هنوز درس های اولیه را از اشتباهات سیاسی، نظری و عملی گذشته، نیاموخته اند. آن ها صحبت از «حکومت کارگری» به میان می آورند، بدون آن که نظریات سابق خود را در مورد «انقلاب دمکراتیک» یا «جمهوری دمکراتیک خلق» نقد کرده باشند؛ از «تشکیلات انقلابی کارگری» سخن به میان می آورند، بدون این که گامی در راه انحلال گروه های چند یا چندین نفری خود و پیوستن به محافل کارگری برداشته باشند. آن ها در بهترین حالت به تقلید از سازمان های سنتی روی آورده و در بدترین حالت آلت دست همان سازمان های سنتی شده اند. هنوز

پس از ده ها «وحدت» و «انشعاب» در نیافته اند که راه توفیق در فعالیت سیاسی، «وحدت» با پیشروان کارگری در ایران است و نه حفظ نام و نشان سازمان های «پرافتخار» سابق، که همه از اعتبار ساقط شده اند. این دسته، تنها صورت خود را با سیلی «سرخ» نگهداشته و سرگرم انجام خرده کاری های بی حاصل است، تا بلکه معجزه ای پیش آید و آنان را از این مخصصه نجات دهد.

بنابر این، طرح شعار سرنگونی از سوی این دسته، بیشتر به شوخی می ماند تا چیز دیگر، چرا که اینان از پشتوانه سیاسی و تشکیلاتی لازم برخوردار نیستند. به علاوه، این گروه ها نیز مانند دو دسته بالا، خود را فرای کارگران پیشرو قرار داده و برخلاف ادعاهایشان، از اعتبار لازم در میان کارگران پیشرو برخوردار نمی باشند.

پیوند با پیشروی کارگری

اما، هر سه دسته بالا، یک وجه اشتراک با یکدیگر دارند: هر سه، نقش و اهمیت «پیشروی کارگری» را در محاسبات سیاسی از قلم می اندازند. آن ها عملاً نشان داده اند که به این مسئله بی توجه بوده و در واقع اعتقادی به این طبقه اجتماعی نداشته و همواره تشکیلات «خود» را به عنوان جایگزین آن معرفی کرده اند. در حالی که این سازمان ها و گروه ها، حداقل در یک دهه پیش، هیچ نقش مؤثر و تعیین کننده ای در تحولات درون جنبش کارگری ایفا نکرده اند. کارگران پیشرو، بخش آگاهی از طبقه کارگر هستند که به علت موقعیت ویژه خود در کارخانه ها، و عملکرد آگاهانه و تجربه شان، به رهبران عملی (و طبیعی) و یا سخنگویان کارگران مبدل می شوند. برخلاف

طبقه کارگر (به طور اعم)، این بخش از کارگران، در افت و خیزهای مبارزات کارگری نه تنها ناامید و دلسرد نمی شود، بلکه (مثل دو دهه پیش) خود را به تنوری نیز مسلح می کند.

در نتیجه آنان صرفاً «کارگر» نیستند، و در واقع به «کارگر روشنفکر» مبدل گشته اند. آن ها همانند «روشنفکران»، ضمن حضور فعال در جنبش کارگری و رهبری اعتراضات کارگری و اعتصابات در دو دهه گذشته، به مطالعه و دنبال کردن دقیق رویدادهای سیاسی و کسب تجربه تنوریک پرداخته اند. آنان خود را در درون «محافل کارگری» (هسته های مخفی کارگری) با رعایت اکید مسایل امنیتی متشکل کرده و در درون جامعه، با کسب هنر ادغام فعالیت مخفی و علنی قادر شده اند که در میان کارگران باقی مانده و آن ها را در مبارزات روزمره شان رهبری کنند. آن ها در ایران، در دورانی که کلیه سازمان های قیم مآب «چپ» خارج از کشور ادعای رهبری کارگران را داشته اند، در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری و ضد استبدادی قرار گرفته و در غیاب سازمان های سنتی، دست به سازماندهی اعتراضات و اعتصاب ها زده و در تدارک ساختن نهادهای مستقل کارگری و تبلیغ آن نظریه بوده اند. رهبران واقعی کارگران همانا این «کارگران روشنفکر» هستند. حزبی نیز که در آتیه برای رهبری انقلاب کارگری باید ساخته شود، الزاماً همراه با این قشر تشکیل می یابد. در غیر این صورت به مقاصد خود نخواهد رسید.

این قشر فعال اجتماعی، گرچه فاقد سخنگویان رسمی، نشریات و تشکل، «رهبر» و امکانات مالی است، اما، به صورت متشکل و پیگیر حضور سیاسی

داشته و همراه با تعمیق بحران سیاسی رژیم و تحولات درونی آن، یقیناً در حال شکل‌گیری متشکل است.

در وضعیت کنونی، پیوند نیروها و افراد انقلابی با این لایه اجتماعی، به یکی از وظایف اصلی مبدل گشته است. تنها پیوند «روشنفکران کارگری» (روشنفکران انقلابی ای که خود را در خدمت جنبش کارگری قرار داده و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار گرفته اند) و «کارگران روشنفکر» (کارگران پیشرو که طی دو دهه پیش در صف مقدم مبارزات ضد رژیم بوده و به رهبران عملی کارگران مبدل گشته اند) راه را برای ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» که براندازی رژیم و تشکیل حکومت کارگری را تدارک می‌بیند، باز خواهد کرد. تنها از کانال این قشر اجتماعی است که می‌توان با توده کارگران ارتباط برقرار کرد (به سخن دیگر مجوز ورود به درون جنبش کارگری را به دست آورد) و امر دخالتگری را سازمان داد. چنان چه از هم اکنون چنین تدارکی دیده نشود، در وضعیتی که کارگران شرایط مساعدتری یافته و اعتماد به نفس یابند، تدارک برای براندازی و تشکیل حکومت کارگری، به مراتب دشوارتر و حتی می‌توان یقین داشت که غیرممکن خواهد بود.

دخالت در درون جبهه سوم

به علاوه، تقویت تشکل‌های مستقل کارگری، دانشجویی و زنان برای تدارک براندازی رژیم ضروری است.

در سال‌های پیش، در هر مرحله از مبارزات، گرایش‌های «گریز از مرکز» در درون «جبهه رژیم» ظاهر گشته اند. قیام دانشجویان در ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ و تظاهرات دلیرانه جوانان پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره

دهم، نمونه بارزی است از این وضعیت عینی. در جامعه ما به ویژه پس از تقلب در انتخابات و قیام دانشجویان، «جبهه سومی» ایجاد شد. این جبهه عملاً یک جبهه «ضد نظام سرمایه داری حاکم» بود (حتی چنان چه متشکل و مجهز به تحلیل های مارکسیستی نباشد). باید توجه داشت که چگونه و با چه سرعتی جوانان در شهرها از اجرای دستورالعمل های موسوی- خاتمی کنارکشیدند، اضافه بر این ها کارگران ایران یک روز هم دست از مبارزات ضد حکومتی بر نداشته و به طور سیستماتیک مطالبات صنفی/ سیاسی خود را طرح کرده اند (به ویژه در ماه های اخیر). در درون طبقه کارگر، مبارزه حول ایجاد تشکل های «مستقل» کارگری طرح گشته است. زنان ایران نیز نقش پررنگی داشته اند.

یکی دیگر از وظایف اپوزیسیون «چپ» اینست که به جای دنبال روی از جناح های به اصطلاح «رادیکال» هیئت حاکم و «اصلاح طلبان» و خرده کاری های بی حاصل، به ایجاد یک «اتحاد عمل» سراسری همراه با متحدین کارگری، دانشجویی و زنان ایران در خارج (یعنی نیروهای مترقی بین المللی) در دفاع از کارگران ایران، مبادرت کند. این نهاد سراسری با حمایت مادی و معنوی از تشکل های مستقل کارگری، دانشجویی و زنان، می تواند زمینه مساعدتری در راستای تدارکات اولیه برای سرنگونی رژیم فراهم آورد. چنین اقداماتی همچنین می تواند زمینه لازم را برای فعالیت مشترک و نهایتاً وحدت اصولی نیروها و افراد سرنگون طلب حول نیازهای پیشروی کارگری در ایران، به وجود آورد.

با این همه و در نهایت، وحدت تشکیلاتی نیروهای براندازی طلب، در درون کارخانه ها و محلات کارگری خود ایران، جایی که کارگران پیشرو در حال

مبارزه روزمره هستند، باید صورت پذیرد. تدارک برای اعتصاب عمومی، امروز در دستور روز جنبش کارگری قرار دارد. با این اقدام، کارگران می توانند در اسرع وقت به اتحاد سراسری نایل آیند و کلّ جوانان رادیکال در شهرها را برای تغییر دولت سرمایه داری، بسیج کنند. در عین حال مبارزه عملی در راستای سرنگونی، بدون روشن کردن ماهیت دولت آتی و تعیین ضرورت تشکیل حکومت کارگری و رژیم شورایی، بی ثمر خواهد بود. تجربه تلخ «اتحاد» نیروهای «چپ» با طرفداران خمینی در روند سرنگونی رژیم شاه را نباید از یاد برد. «وحدت» به هر بها و بدون بررسی و تحلیل ماهیت رژیم های بورژوا، امر براندازی را در نهایت مسدود خواهد کرد. «سرنگون طلبان» باید روش و شکل براندازی و ماهیت حکومت آتی و همچنین گام بعدی را در صورت سرنگونی رژیم را توضیح دهند، وگرنه هر وحدتی از ابتدا محکوم به شکست خواهد بود.

۲ شهریور ۱۳۸۸